عصمت

نویسنده: آیت الله جعفر سبحانی

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

فـصـل اول: كلـيـات عصمت

واژه شناسى ش١) واژه عصمت از چه زمان در معناى امروزى آن به كار ر فته است؟

عصمت و اختيار ش٢) اگر عصمت امرى اعطايى باشد، آيا مصونيت پيامبران و امامان از گناه جبرى نخواهد بود؟ در اين صورت دليل برترى آن ها بر ساير انسان ها چيست؟

ناسازگارى با طبيعت انسانى ش٣) هيچ انسانى خالى از اميال و شهوات نفسانى نيست. بنابراين، چگونه مى توان وجود انسان هاى معصوم را پذيرفت؟

عصمت در اديان ديگر ش٤) آيا اعتقاد به عصمت در اديان ديگر نيز وجود دارد؟

پى آمدهاى اعتقاد به عصمت ش٥) آيا اعتقاد به عصمت پيامبران و امامان تأثيرى منفى بر زندگى فردى و اجتماعى ما نمى گذارد؟

فـصـل دوم: عـصـمـت پـيـامـبـران \*

عصمت در دريافت و ابلاغ وحى ش٦) تجربه دينى بودن وحى به چه معنا است و آيا اين مطلب با عصمت انبيا سازگار است؟

عصمت در اعتقادات ش٧) پيامبر اسلام قبل از بعثت و در ميان مردم مشرك عربستان از چه دينى پيروى مى كرده است؟

عصمت از گناه ش٨) قرآن كريم صريحاً از عصيان و نافرمانى پيامبران خبر مى دهد. چگونه مى توان از اين آيات چشم پوشيد و پيامبران را معصوم دانست؟ ش٩) اگر خطيئه حضرت آدمعليه‌السلام گناه نبود، چرا آن حضرت و فرزندانشان به مشقات زندگى دنيوى گرفتار شدند؟ ش١٠) اگر پيامبران و امامان معصومند و هيچ گاه مرتكب گناه نمى شوند، دليل آن همه گريه و استغفارشان چيست؟

عصمت از خطا ش١١) آيا پيامبران هيچگاه دچار اشتباه و خطا نمى شدند؟ و اگر معصوم از خطا بودند چه نيازى بود كه با اصحاب خود به مشورت بپردازند؟

تفاوت درجات معصومان ش١٢) آيا درجه عصمت معصومين به يك اندازه است؟ و اگر تفاوت ندارد پس چرا پيامبران اولوالعزم داريم؟ و اگر تفاوت دارد، چرا مى گويند همه آن ها معصومند و تفاوتى با يكديگر ندارند؟ و آيا اين شامل پيامبرانى كه فقط براى خودشان نبى بودند نيز مى شود؟

برخورد اصحاب پيامبر با مسأله عصمت ش١٣) شواهد تاريخى نشان مى دهد كه برخى از اصحاب پيامبر به راحتى به ايشان اعتراض مى كردند. آيا اين نشانگر آن نيست كه آنان اعتقادى به عصمت او نداشته اند؟

تفاوت عصمتِ قبل و بعد از نبوّت ش١٤) عصمت قبل از نبوت يا امامت با عصمت بعد از آن چه تفاوتى دارد؟

فـصـل سـوم: عصمت در غيـر پـيـامـبـران

عصمت امامان ش١٥) شيعيان بر اساس چه دلايلى امامان خود را معصوم مى دانند؟

عصمت انسان هاى ديگر ش١٦) آيا مقام عصمت به پيامبران و ائمه اختصاص دارد؟

عصمت حضرت زهراعليها‌السلام ش١٧) عصمت حضرت زهراعليها‌السلام با چه ادله اى ثابت مى گردد؟

آيه تطهير ش١٨) آيا در آيه شريفه تطهير «ليذهب عنكم الرجس» به معناى دفع است يا رفع؟ اگر اذهاب رجس از اهل بيتعليهم‌السلام را به معناى دفع بگيريم، پس تطهير معنا ندارد و اگر به معناى رفع باشد طهارت ذاتى آن ها را اثبات نمى كند.

امام علىعليه‌السلام و اعتراف به خطاش١٩) اميرالمؤمنينعليه‌السلام در نهج البلاغه مى فرمايد: «فانى لست فى نفسى بفوق ان اخطى...» اين چگونه با عصمت ائمه سازگار است؟

نقش شيعه در رواج انديشه عصمت ش٢٠) شيعيان تا چه اندازه در پيدايش و رواج اعتقاد به عصمت نقش داشته اند؟

# پيشگفتار

شكر و سپاس و منّت و عزّت خداى را پروردگار خلق و خداوند كبريا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چندين هزار سكّه پيغمبرى زده |  | اول به نام آدم و آخر به مصطفى |
| الهامش از جليل و پيامش زجبرئيل |  | رايش نه از طبيعت و نطقش نه از هوى |

سلام و درود بر تمامى جويندگان حقيقت كه گوهر دين را پاس مى دارند و نهال سرسبز ايمان را در شوره زار جهل و نادانى نمى كارند. پرسش نسل جوان از معارف دينى، پديده مباركى است كه از نهاد پاك و آسمانى و ذهن جستجوگر آنان خبر مى دهد و بارى سنگين بر دوش مراكز دين پژوهى مى نهد. مركز مطالعات و پژوهش هاى فرهنگى حوزه علميه، يكى از مؤسساتى است كه پاسخ گويى به اين پرسش ها را هدف اصلى خويش قرار داده و صاحب اين قلم را نيز با برخى از اين سؤالات آشنا ساخته است. در اين ميان، پرسش هايى كه امورى زير بنايى همچون عصمت پيامبران و امامان را مورد توجه قرار مى دهند، جايگاهى ويژه دارند و گردآورى آن ها در مجموعه اى مستقل مى تواند به يارى تشنگان معارف دينى بشتابد و دستيابى به پاسخ پرسش هاى كم و بيش همسان را آسان تر سازد. پيشتر چند نكته را يادآور مى شويم.

ش١) هسته اوليه اين پاسخ ها، پژوهش هايى است كه با همكارى فاضل ارجمند آقاى احمد حسين شريفى صورت گرفته و در كتاب «پژوهشى در عصمت معصومان» گرد آمده است. از اين رو، به يك معنا ايشان را نيز بايد يكى از دو مؤلفِ اين اثر به شمار آورد.

ش٢) در اين نوشتار، در پى آن نبوده ايم كه همه مباحث مربوط به عصمت را در قالب پرسش و پاسخ به بحث بگذاريم، بلكه محور اصلى كار، پاسخ گويى به برخى از مهم ترين پرسش ها و شبهاتى بوده كه نسل امروز با آن روبرو گرديده است.

ش٣) هر چند ابعاد گوناگون اين مسأله به يكديگر وابسته اند، اما تلاش گرديده كه پاسخ ها ـ تا آن جا كه ممكن است ـ استقلال خود را حفظ نمايند و براى دستيابى به يك نكته، خواننده را به مراجعه به پرسش هاى ديگر وادار نسازند.

ش٤) پيش از آن كه برگ هاى. اصلى اين دفتر را بگشاييم، دقت و ريزبينى خواننده را به مدد مى طلبيم و اميد آن داريم كه گزيده گويى ما را به وادى اجمال نكشاند و رعايت اختصار، سر از ابهام در نياورد دعا براى تعجيل در ظهور امام منتَظَر و معصوم غايب از نظر را حسن ختام اين پيشگفتار مى سازيم، و دل و جان را با ياد يوسف فاطمه صفا مى بخشيم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ربّ به نسل طاهر اولاد فاطمه |  | يا رب به خون پاك شهيدان كربلا |
| دلهاى خسته را به كَرَم مرهمى فرست |  | اى نام اعظمت در گنجينه شفا |

# واژه شناسى

ش١) واژه عصمت از چه زمان در معناى امروزى آن به كار رفته است؟

عصمت در لغت به معناى منع كردن و بازداشتن است و به همين معنا در برخى از آيات و روايات به كار رفته است. براى نمونه الف) (لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّـهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ ) (١) امروز هيچ كس را از قهر خدا جز به لطف او پناه نيست. (تنها رحمت او است كه مانع از عذاب مى گردد).

ب) (وَاللَّـهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)(٢) خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت.

ج) (الاعتبار يفيد العصمة)(٣) عبرت گيرى (از كارهاى ديگران) مصونيت آدمى را به دنبال دارد. (و از آزمودن دوباره اعمال ناپسند جلوگيرى مى كند).

د) (ان التقوى عصمة لك فى حياتك)(٤) تقواى الهى (از آلودگى به گناه) بازتان مى دارد.. گفتنى است كه بازداشتن و منع كردن همواره با جبر و اكراه همراه نيست، بلكه در مورد كسى كه به پند و اندرز بسنده مى كند و دائره اختيار ديگرى را تنگ نمى نمايد نيز مى توان اين واژه را به كار گرفت.(٥) از سوى ديگر، از ديدگاه آيات و روايات، پيامبران و امامان از هر گونه گناه و خطايى در امانند. براى بيان اين حقيقت، الفاظ و تعابير گوناگونى به كار رفته كه واژه عصمت نيز يكى از آن ها است، چنان كه پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: (انا و على و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون)(٦) من و على و حسن و حسين و نه نفر از فرزندان حسين، پاك و معصوم هستيم.

امير مؤمنان علىعليه‌السلام نيز با اشاره به اين حقيقت كه خداى حكيم را نشايد كه به اطاعت و پيروى همه جانبه از كسى فرمان دهد كه از آلوده شدن به گناه در امان نيست، مى فرمايد: (انما امر الله ـ عزوجل ـ بطاعة الرسول لانه معصوم مطهّر لا يأمر بمعصيته)(٧) «دليل آن كه خداوند مردم را به اطاعت (همه جانبه) از پيامبر مى خواند آن است كه وى پاك و معصوم است و به گناه فرمان نمى دهد.»

اين، تنها نمونه اى است از رواياتى كه پيشينه كاربرد واژه عصمت را مى نمايانند و بر اين پندار كه پيدايش اين اصطلاح، سالها پس از ظهور اسلام و در زمان رواج انديشه هاى كلامى بوده است،(٨) خط بطلان مى كشند، با اين همه، براى بهره گيرى از معارف دينى نبايد تنها از واژه هايى سراغ گرفت كه به تدريج در معناى امروزى شان به كار رفته يا در اين معانى رواج يافته اند. قرآن كريم، بى آن كه واژه عصمت را به كار گيرد، با بيان هاى گوناگون دامان انبيا و اوليا را از هر گونه گناه و خطايى مى زدايد.(٩) پيامبر گرامى اسلام و اميرمؤمنان نيز، افزون بر اين واژه، تعابير ديگرى به كار مى برند كه در رسايى و گويايى چيزى از آن كم ندارد، چنان كه پيامبر اكرم در تفسير آيه تطهير مى فرمايد: (فانا و اهل بيتى مطهرون من الذنوب)(١٠) «من و اهل بيتم از گناه پيراسته ايم.»

# عصمت و اختيار

ش٢) اگر عصمت امرى اعطايى باشد، آيا مصونيت پيامبران و امامان از گناه، جبرى نخواهد بود؟ در اين صورت، دليل برترى آنان بر ساير انسانها چيست؟

جبرى يا اختيارى بودن عصمت، اولين و مهمترين پرسشى است كه اين مسأله، پيش چشم خرد مندان مى نهد;(١١) چرا كه ارزش آدمى به اراده آزاد و اختيار او است و جبرى انگاشتن عصمت، معصومين را به ماشين خودكارى تبديل مى كند كه نه شايسته الگوشدن براى ديگران اند، و نه سزاوار پاداش فراوان.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اختيار آمد عبادت را نمك |  | ورنه مى گردد به ناخواه اين فلك |
| گردش او را نه اجر و نه عقاب |  | كه اختيار آمد هنر وقت حساب |

جمله عالم خود مسبِّح آمدند.نيست آن تسبيح جبرى مزدمند (١٢). اين مشكل به سادگى قابل حل است. سير اختيارى انسان داراى دو ركن اساسى است: علم و اراده. ما اگر دچار معصيت مى شويم، يا نسبت به زشتى گناه، آگاهى كامل نداريم و يا از اراده اى قوى براى ترك آن، برخوردار نيستيم. هر چه اين دو عامل تقويت شوند، دائره گناهان آدمى، تنگتر و تنگتر خواهد شد. معصومين كسانى هستند كه هم از نظر شناخت چنانند كه زشتى و ناپسندى هر كار بدى را به چشم دل مى بينند و هم به لحاظ اراده چنان قدرتى دارند كه طوفان غرايز حيوانى، عنان اختيار را از كف آنان نمى ربايد. همه ما مرتبه اى از چنين مصونيت هايى را تجربه نموده ايم. به عنوان مثال، خوردن برخى از نجاسات، حتى به فكر هيچ عاقلى هم خطور نمى كند، چه رسد به اينكه جامه تحقّق پوشد.(١٣) امّا مسأله به همين جا خاتمه نمى يابد. پرسشى كه هنوز ذهن آدمى را به خود مشغول مى دارد، اين است كه چرا اين علم و اراده آنچنانى، در انحصار گروه اندكى است؟ درست است كه راه حل ذكر شده، مشكل اختيار معصومين را چاره مى كند، اما همچنان دليل برترى آنان برسايرين، بى پاسخ مانده است. پيامبر و امام معصوم، گناه را همچون ماده سمّى مى بيند; از اين رو، فكر انجام آن را نيز در سر نمى پروراند; ما نيز اگر چنان علم و اراده اى داشتيم از عصمت كامل برخوردار مى شديم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فيض روح القدس ار باز مدد فرمايد |  | ديگران هم بكنند آنچه مسيحا مى كرد |

.

اين پرسش اساسى كه گاه از آن با عنوان «موهبتى بودن عصمت» ياد مى شود ـ با پاسخهاى مختلفى رو برو شده است.(١٤) يكى از آنهاـ كه در تأييد آن، از روايات مختلفى مى توان سود جست ـ راه حل اين مشكل را در علم پيشين الهى جستجو مى كند. به اين بيان كه خداوند پيش از آفرينش آدميان، با علم ازلى خود مى دانست كه گروهى از آنان، بيش از سايرين از اختيار خود بهره مى گيرند و حتى اگر مورد موهبت هاى ويژه قرار نگيرند، با اعمال اختيارى خود، سر آمد همگان خواهند شد اين منزلتى كه اينان با سير اختيارى خويش بدان مى رسيدند، سبب گرديد كه خداوند، موهبت ويژه خويش را به آنان عطا نمايد و ايشان را از علم و اراده اى برخوردار كند كه به واسطه آن، به مصونيت كامل برسند و در پرتو آن، راهنمايانى مطمئن براى همه افراد بشر گردند. به عبارت ديگر، دليل اعطاى چنين موهبتى، علاوه بر پاداش به خود آنها، فراهم نمودن وسايل هدايت براى ساير انسان ها است.(١٥) اين نكته را مى توان به خوبى از فرازهاى آغازين دعاى ندبه استفاده نمود. همچنين در روايتى از امام صادقعليه‌السلام در باره موهبت هاى ويژه پيامبران، چنين آمده است.

از آنجا كه خداوند به هنگام آفرينش پيامبران مى دانست كه آنان از او فرمانبردارى مى كنند و تنها او را عبادت نموده، هيچ گونه شركى روا نمى دارند [از موهبت هاى ويژه خويش، برخوردار شان ساخت]. پس اينان به واسطه فرمانبردارى از خداوند به اين كرامت و منزلت والا رسيده اند.(١٦)

# ناسازگارى با طبيعت انسانى ناسازگارى با طبيعت انسانى

ش٣) هيچ انسانى خالى از اميال و شهوات نفسانى نيست، بنابراين چگونه مى توان وجود انسان هاى معصوم را پذيرفت؟

برخى از كسانى كه به روشنفكران مذهبى شهرت يافته اند، بى گناهى را گناهى بزرگ براى بشريّت مى شمارند، با اين استدلال كه طينت آدمى را با اراده و اختيار سرشته اند و آنان كه اين ويژگى را ندارند، يا حيوان يا فرشته اند.

انسان مطيع و بى مسأله و رام، حيوانى است كه كار مى كند و بار مى برد و زندگى غريزى مى كند. راستى چه نعمت بزرگى است قدر نه گفتن و عصيان كردن و چه متعالى اند كساين كه به قله رفيع عصيان صعود مى كنند... نمى گوييم عصيان خوب است و بايد عصيان كرد، بلكه مى گوييم انسان، با عصيان، اراده و آگاهى و قدرت خود را ثابت مى كند... اگر بنا شود كه بر فرض محال انسان هرگز گناه نكند، در آن صورت يا حيوان است و يا فرشته، و به هر حال، انسان نيست.(١٧)

احمد امين مصرى نيز پيراستگى از گناه را ناشدنى مى شمارد و با اشاره به وجود گرايش هاى گوناگون در آدمى براى انسان عارى از گناه، جايگاهى جز پندار نمى شناسد. قسمتى از سخنان او چنين است:

كمال و فضيلت انسان به اين نيست كه معصوم باشد، بلكه به اين است كه با وجود توانايى بر انجام كارهاى زشت، در بيشتر اوقات جانب خير و پاكى را ترجيح دهد و از بدى ها دورى گزيند. آدمى داراى گرايش هاى فراوان و ناهمگونى است و در اين ميان، اميال نفسانى او را به سوى بدى ها مى خوانند. اگر بنا باشد اين اميال را از وى جدا سازيم، در حقيقت، انسانيّتش را ستانده و ماهيّت ديگرى را جايگزين آن ساخته ايم.(١٨)

نقد و بررسى چنين نگرشى بيش از هر چيز نمايانگر برداشت نادرست اينان از پديده عصمت و ناديده گرفتن توانايى هاى آدمى است براى توضيح بيشتر، چند نكته را يادآور مى شويم:(١٩)

١) سازگارى عصمت با اختيار بى ترديد، قوام انسانيت به اراده و اختيار است و در هيچ پديده انسانى نمى توان اين ويژگى را ناديده گرفت. از سوى ديگر كسانى كه با سخنانى از اين دست، امكان عصمت را به چالش مى خوانند، نتوانسته اند عصمت و اختيار را با يكديگر سازش دهند و آن دو را كنار هم بنشانند. از اين رو است كه مى گويند: «انسان با عصيان، اراده و آگاهى و قدرت خود را ثابت مى كند» و يا «كمال آدمى به اين است كه با وجود توانايى بر انجام كارهاى زشت، در بيشتر اوقات جانب خير و پاكى را ترجيح دهد». اين در حالى است كه در جاى خود، رابطه عصمت و اختيار بررسى گرديده و سازگارى آن دو با يكديگر به اثبات رسيده است. به راستى مگر درجاتى از عصمت، كم و بيش در همه انسان ها تحقق نيافته است؟ كدام انسان عاقل و با اراده اى است كه آگاهانه لب به غذاى مسموم بزند؟ تنها تفاوت معصومان با ديگران در اين است كه در نظر آن ها، همه گناهان چون زهرى كشنده اند، از اين رو، خيال انجام آن را نيز از سر نمى گذرانند.(٢٠)

٢) انسان برتر، نه برتر از انسان در طول تاريخ، بسيارى از افراد به دليل بشر بودن انبياء پيامبرى شان را زير سؤال برده و از پذيرش دعوتشان روى بر تافته اند. پيام آوران آسمانى نيز با تأكيد بر بشر بودن خويش، موهبت الهى را دليل دستيابى به اين مقامات ويژه دانسته اند:

(إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ) . (٢١)

«ما جز بشرى مثل شما نيستيم ولى خدا بر هر يك از بندگانش كه بخواهد منّت مى نهد.»

بنابراين، نبايد از همانندى در انسانيّت به گمراهى بيفتيم و هيچ انسانى را شايسته ارتباط با جهانى ديگر و دستيابى به مقامات والايى همچون عصمت ندانيم. ما اگر خود چهره حقيقى گناه را ـ چنان كه بايد ـ درك نكرده ايم و آن اراده قوى براى دورى از آن ها را در خود نمى بينيم و خويشتن را اسير دام هاى شيطانى مى يابيم، نبايد همگان را با خود مقايسه كرده، هر سخنى را كه فراتر از سطح انديشه ما است انكار كنيم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كار پاكان را قياس از خود مگير |  | گر چه ماند در بنشتن شير و شير |
| جمله عالم زين سبب گمراه شد |  | كم كسى ز ابدال حق آگاه شد |
| همسرى با انبيا برداشتند |  | اوليا را همچو خود پنداشتند |
| گفته اينك ما بشر ايشان بشر |  | ما و ايشان بسته خوابيم و خور |
| اين ندانستند ايشان از عمى |  | هست فرقى در ميان بى انتها |
| هر دو گون زنبور خوردند از محلّ |  | ليك شد زان نيش و زين ديگر عسل |
| هر دو گون آهو گياه خوردند آب |  | زين يكى سرگين شد و زان مشك ناب |
| هر دو نى خوردند از يك آب خور |  | اين يكى خالى و آن ديگر شكر |
| صد هزاران اين چنين اشباه بين |  | فرقشان هفتاد ساله راه بين(٢٢) |

٣) توانايى انجام گناه، نه آلودگى به آن آن چه رهزن انديشه عصمت ستيزان قرار گرفته، اين پندار است كه با وجود گرايش هاى نفسانى، گريزى از آلودگى به گناه نيست. غافل از آن كه در كنار اميالى كه آدمى را به زشتى ها فرا مى خواند، همواره گرايش به خوبى نيز وجود دارد و در معصومان، اين گرايش ها هيچگاه راهى براى به بار نشستن اميال دسته اول باقى نمى گذارد. و به اصطلاح، در اين انسان هاى والا، مقتضى انجام گناه، همواره مانعى در پيش روى خود مى بيند و از فعاليت باز مى ماند.(٢٣)

٤) تعديل قوا، نه سركوب آنها يكى از نكاتى كه توجه به آن به بسيارى از ترديدها پايان مى دهد، اين است كه عصمت به معناى سركوبى قواى نفسانى و شهوانى نيست، بلكه نيرويى است كه به هر كدام از گرايش هاى آدمى از راه حلال پاسخ مى گويد. «مثلا سامعه از انسان صوت حسن مى خوهد، نه غنا و شخص مى تواند صوت حسن را با صوت موزون و دلپذير بدون شائبه حرام تأمين كند... و نيز ساير قوا، هر كدام مقتضياتى دارند كه هم مى توان آن را از راه حلال تهيه كرد و هم از راه حرام. انبيا راه حرام را بستند و با حلال به مقتضيات قوا پاسخ دادند.»(٢٤)

# عصمت در اديان ديگر

ش٤) آيا اعتقاد به عصمت در اديان ديگر نيز وجود دارد؟

برخى از مراتب عصمت; يعنى عصمت پيامبران در دريافت وحى و ابلاغ آن، هيچگاه از نبوّت جدايى نمى پذيرد و همان دليلى كه ضرورت بعثت انبيا را به اثبات مى رساند، دست كم اين جنبه از عصمت آنان را نيز مسلّم مى سازد. از اين رو، حتّى در اديانى همچون يهوديت و مسيحيّت ـ كه به عقيده ما مسلمانان و به گواهى شواهدى خدشه ناپذير، دستخوش تحريفات فراوانى بوده اند ـ ردّ پايى از اين مسأله به جا مانده است. برخى از نويسندگان از وجود اين انديشه در آيين زرتشت نيز خبر داده و همين را دليل بر اقتباس پيامبر اسلام از اين مكتب دانسته اند.

مطالعه تطبيقى آيين هاى زرتشتى و عقايد اسلامى، اين نكته را نشان مى دهد كه محمّد مستقيم و غير مستقيم تأثيراتى از آيين ها و باورهاى زرتشتى داشته است. مثلا: شكل بعثت زرتشت و پيغمبر، اعتقاد به خداى يكتا و شيطانى كه منشأ شر است، طاهر و معصوم بودن خاندان اين دو پيامبر و...(٢٥) شگفتا كه گوينده اين سخن، هماهنگى دو مكتب در امورى همچون اعتقاد به خداى يكتا، وجود شيطان و چگونگى بعثت را دليل بر تأثير پذيرى يكى از ديگرى مى شمارد! در حالى كه اگر اين دو آيين، هر دو الهى و آسمانى باشند، هم آوايى آنها با يكديگر از منشأ و خاستگاه يگانه شان خبر مى دهد. در غير اين صورت نيز، اين احتمال را نمى توان ناديده گرفت كه آيين زرتشت، بخشى از آموزه هاى مشترك ميان اديان آسمانى را در تعاليم خود گنجانده باشد.(٢٦) به هر حال، پيروان مكاتب انحرافى و بشر ساخته نيز به اين نكته پى برده اند كه بدون پناه بردن به قرارگاهى تزلزل ناپذير، نمى توانند ديگران را به سوى خود بخوانند و از استوارى مكتب شان جانبدارى نمايند. از اين رو، مكتبى الحادى همچون ماركسيسم نيز چاره اى جز اين ندارد كه رهبران فكرى خود را، بر خلاف ديگر مردم، ايمن از فريب دوران بخواند.(٢٧) برخى از عارف نمايان صوفى نيز پيشوايان خود را «محفوظ» از گناه مى شمارند، هر چند «حفظ» را اندكى پايين تر از «عصمت» مى نشانند.(٢٨) از اين استفاده هاى نابجا كه بگذريم، بجا است كه در دو دين ابراهيمى يهوديت و مسيحيّت درنگ بيشترى نماييم و از ديدگاه پيروان آنها درباره عصمت آگاه شويم.

الف) عصمت در يهوديّت از ديدگاه يهوديان «نبى دهان خدا است و سخن و كلام او سخن خدا»(٢٩). موسى بن ميمون (١٢٠٤ـ١١٣٥م)، يكى از بزرگترين انديشمندان يهودى، اعتقاد به عصمت پيامبران در دريافت و ابلاغ وحى را يكى از اركان اساسى يهوديّت مى شمارد; به گونه اى كه پس از بررسى مبانى فكرى اين مكتب، سيزده اصل كلّى را به دست مى دهد كه از جمله آنها اين است: «تمامى سخنان انبيا درست است»(٣٠) و «كتاب تورات كه در دست ما است، همانى است كه به حضرت موسى عليهما‌السلام وحى شده است»(٣١). منابع دين يهود در منشأ پاكى انبياء صفاتى چند را مؤثر دانسته و ميان آنها ترتيب ويژه اى برقرار ساخته اند. زيركى و چابكى براى انسان پاكى مى آورد، پاكى باعث طهارت مى شود، طهارت به پرهيزگارى منجر مى گردد، پرهيزگارى به انسان قدوسيّت مى بخشد، قدوسيّت آدم را متواضع و فروتن مى كند، تواضع و فروتنى ترس از خطا كارى را در دل انسان مى پرورد، ترس از خطاكارى، سبب پارسايى و ديندارى مى شود، و پارسايى و ديندارى، شخص را داراى روح القدس مى كند(٣٢).

روح القدس در اديان يهوديت و مسيحيت داراى نقشى ويژه و اهميت فراوانى است، به گونه اى كه در اينجا «انبيا را از خطا و اشتباه در آنچه كه بر زبان آنان جارى مى كند، محفوظ مى دارد، از اين رو، گفته هاى آنان معصوم از خطا مى گردد. بر اين اساس، پيامبران نه در گفتار خطا مى كنند و نه در نوشتن سخنان روح القدس»(٣٣). با اين همه، كتاب مقدس يهوديان، پيامبران را در امور شخصى خود، پيراسته از گناه و خطا نمى داند و كارهاى ناپسند فراوانى براى آنان رقم مى زند.(٣٤) هر چند گاه در برخى از منابع دينى آنان به صراحت اعلام مى شود كه انحراف اخلاقى پيامبران، به گونه موقّت يا براى هميشه، نبوّت را از آنان مى ستاند: «اگر پيغمبر تكبر كند، نبوت از وى دور مى شود، و اگر او عصبانى و خشمگين شود، نيز نبوت او را ترك مى گويد».(٣٥)

ب) عصمت در مسيحيّت آيين مسيحيّت، افزون بر آنكه مسيح عليهما‌السلام را معصوم و بدون نقص مى داند، عصمت افراد ديگرى همچون نويسندگان كتاب مقدّس را نيز مى پذيرد.(٣٦) مسيحيان، عيسى عليهما‌السلام را در جايگاهى فراتر از پيامبران مى نشانند و او را پسر خدا مى خوانند;(٣٧) از اين رو، انجيل و ديگر كتاب هاى عهد جديد(٣٨) را نوشته كسانى مى دانند كه چند دهه پس از به صليب كشيده شدن مسيح و با استناد به سنّت هاى شفاهى به جا مانده، سرگذشت و سخنان اين خداى جسميّت يافته را به قلم آورده اند. از ديدگاه مسيحيان، نويسندگان اين كتاب ها هر چند در زندگى شخصى خود از آلودگى به گناه و خطا ايمنى نداشته اند، امّا در نگارش كتاب مقدّس، تأييدات روح القدس را به همراه داشته و معصوم از خطا بوده اند.

گفتنى است كه مسيحيان كاتوليك، پا را از اين هم فراتر نهاده، پاپ، رهبر كاتوليك هاى جهان، را نيز، دست كم در فتاواى شرعى، بى عيب و نقص مى شمارند.(٣٩) كوتاه سخن آنكه عصمت و نبوّت با يكديگر گره خورده اند و از هم جدايى نمى پذيرند، هر چند در اديانى كه مورد دستبرد تحريفات بشرى قرار گرفته اند، پديده عصمت نيز گاه مسير واقعى خود را از دست داده و از بهره بردارى نا بجاى فرصت طلبان دور نمانده است.(٤٠)

# پيامدهاي اعتقاد به عصمت

ش٥) آيا اعتقاد به عصمت پيامبران و امامان تأثيرى منفى بر زندگى فردى و اجتماعى ما نمى گذارد؟

برخى از كسانى كه عصمت معصومان را پذيرفتنى نمى يابند، پيامدهايى منفى براى اين باور برشمرده و از اين راه به مبارزه با آن پرداخته اند. گروهى چنين پنداشته اند كه شخص معصوم را نمى توان الگوى ديگران و برتر از آنان به شمار آورد، بلكه آنچه شأن و منزلت پيامبر را بالا مى برد، زندگى غير معصومانه او است كه «نشانگر آن است كه در جهاد اكبر و مبارزه با نفس امّاره موفق بوده و در غالب اوقات، راه و هدف درست را شناخته و از آن پيروى كرده است(٤١).» برخى ديگر، پديده عصمت را سبب رونق بازار دو رويى و ظاهر آرايى دانسته، تلاش مى كنند با اثبات اين نكته كه «گناه در طرح خلقت آدمى مندرج است(٤٢)» وجدان گناه آلودگان را آسوده سازند و بدين وسيله، به گمان خود، آنان را از مقدس مآبى و زهد فروشى بر حذر دارند.

«مفهومى مطلق از عصمت را در نظر بگيريد و آن گاه توجه كنيد كه از يك سو فشار روحى از درون معتقدان را ملزم مى دارد كه متناسب با آن مفهوم مطلق از عصمت عمل كنند. و از سوى ديگر، از بيرون، مرتب و با همان چشم انداز مطلق از عصمت، كنترل مى شوند... طبعاً معتقدان با همه محدوديت ها و نسبيّت هاى انسانى خويش نمى توانند خود را عملا و باطناً و در واقع امر با اين انتظارات سخت كيشانه مذهبى از درون و بيرون وفق دهند، پس با اين تعارضات روح آزار و دل ستيز و ذهن سوز چه كنند؟ گويا تنها چاره اى كه در اين جا مى ماند ريا و تكلّف و تصنّع است و بازار دو رويى و تزوير و مقدّس مآبى و ظاهر آرايى و زهد نمايى گرم مى شود»(٤٣)..از بُعد سياسى اين تحليل كه بر دخالت حكومت در امور دينى مردم مى(٤٤) تازد و به ظاهر، حتى جلوگيرى از فسق و فجور علنى را نيز روح آزار و دل ستيز مى خواند، مى گذريم و در پاسخ به اين سخنان چند نكته را يادآور مى شويم ١) دستيابى پيامبران و امامان به كمالات ويژه اى چون عصمت، گزافى و بى دليل نبوده است و در شايستگى هاى اكتسابى آنان ريشه(٤٥) دارد.

بنابراين، عصمت پيامبران و امامان از گناه، افزون بر فوايد ديگر، در بُعد عملى از انسان دستگيرى مى كند و نمونه كاملى را از كسانى كه از بند شيطان رسته و به خدا پيوسته اند فرا روى آدميان قرار مى دهد (چنان كه عصمت در دريافت و ابلاغ وحى نيز در بعد علمى به يارى آدمى مى شتابد و معرفت حقيقى و سعادت واقعى را دست يافتنى مى سازد). مقصود قرآن كريم از نقل حكاياتى چون داستان حضرت يوسف نيز همين درس آموزى ها است يعنى بيان اين حقيقت كه حتى در عنفوان جوانى و با فراهم بودن زمينه هاى گناه نيز مى توان با يارى جستن از خدا از چنگال نفس بدفرما رهايى يافت ٢) نبايد معصومان را چون ماشين خودكارى بپنداريم كه بدون سنگ اندازى هاى شيطان، راه درست را در پيش مى گيرند و فارغ از هر گونه مانعى، در طريق مقصود ره مى سپرند; بلكه آنان نيز درگير با شيطانند، هر چند همواره در اين جهاد اكبر پيروز مِيْدانند ٣) رهبران دينى، گرچه مردم را به پيروى از معصومان فرا مى خوانند و از آنان مى خواهند كه پيامبران و امامان را الگوى خويش سازند، امّا همواره بر اين نكته تأكيد مى ورزند كه هيچ گاه به مقام معصومان نتوان(٤٦) رسيد.

از اين رو، جانبدارى از انديشه عصمت فشارى درون يا برونى بر مؤمنان وارد نمى سازد و روح و جان آنان را نمى آزارد. معصومان در همه كمالات انسانى پيشتاز ديگرانند و كسى به آنان نزديكتر است كه در اين راه گام بيشترى بردارد، هر چند هيچ گاه نبايد انديشه هماوردى با آنان را در سر پروراند; چنان كه پيشواى متقيان، اميرمؤمنانعليه‌السلام درباره زهد و ساده زيستى خويش مى فرمايد «آگاه باش كه هر پيروى را پيشوايى است كه پى وى را پويد و از نور دانش او روشنى جويد. بدان كه پيشواى شما از دنياى خود به دو جامه فرسوده بسنده كرده و دو قرص نان را خوردنى خويش نموده است. بدانيد كه شما چنين نتوانيد كرد، ليكن مرا يارى كنيد به پارسايى و در پارسايى كوشيدن و پاكدامنى و درستى(٤٧) ورزيدن.»

# عصمت در دريافت و ابلاغ وحى

ش٦) تجربه دينى بودن وحى به چه معنا است؟ و آيا اين مطلب با عصمت انبيا سازگار است؟

«تجربه دينى» هر چند اصطلاح جديدى است و از پيدايش آن بيش از دو قرن نمى گذرد،(٤٨) اما محتواى آن ـ كه تقريباً برابر با الهام و شهود است(٤٩) ـ پيشينه اى ديرينه دارد و با تاريخ بشريّت آميخته است. در جهان غرب پس از آن كه براهين عقلى اثبات وجود خدا با اشكالاتى جدّى روبرو گشت و تلاش نظام هاى فلسفى براى دفاع عقلانى از دين به شكست انجاميد، مسأله تجربه دينى مورد توجه قرار گرفت و پناهگاهى براى حراست از ايمان مذهبى به شمار آمد.(٥٠) برخى از انديشمندان جهان اسلام نيز از اين رويكرد جانبدارى نموده، بر اين باورند كه بايد الگوهاى سنّتى را كنار بگذاريم و به همه امور دينى، همچون وحى، از چشم انداز تجربه نظر اندازيم.

در طول تاريخ اديان وحيانى، پيروان اين اديان وقتى خواستند بفهمند وحى چيست، آن را با پارادايم هاى معرفتى كه در دست داشتند، مورد تفسير قرار دادند. در ميان يهوديان و مسيحيان و مسلمانان، مدل معرفتى مدل ارسطو بوده است و لذا با آن مدل به مسأله نزديك مى شده اند. امروز اگر مدل معرفتى ديگرى پذيرفته شود، مثل مدل تجربه دينى، در اين صورت با اين پارادايم بايد به وحى نزديك شد و تمام مسائل را از اين زاويه ديد.(٥١) بر اساس اين ديدگاه، آن چه با تجربه دينى دريافت مى شود، معانى و حقايقى است كه نيازمند تعبير است و «وقتى تجربه در تعبير مى آيد، از فرهنگ متأثر است و چهار محدوديت انسان، يعنى محدوديت تاريخى، محدوديت زبانى، محدوديت اجتماعى و محدوديت جسمانى در تجربه او اثر مى گذارد.»(٥٢) تجربه دينى پيامبران نيز تافته جدا بافته اى نيست و همچون ديگر تجربه ها، در زندان محدوديت هاى انسانى گرفتار است و راه گريزى از خطا ندارد.

اعتناى خداوند اين نبوده است كه يك كتاب معصوم املا كند، يا تعاليم تخطى ناپذير و خطا ناپذيرى القا كند... وحى الوهى و واكنش انسانى همواره در هم تنيده بوده است. يك مواجهه كه به مشيّت و مبادرت الهى بوده، توسط بشر جايز الخطا، تجربه، تعبير و توصيف شده است.(٥٣) برخى از روشنفكران مسلمان، پا را از اين نيز فراتر نهاده و تفسير تجربه دينى پيامبر اسلام را به دست آدميان طول تاريخ سپرده اند.(٥٤) بر اساس اين ديدگاه، راز خاتميّت دين اسلام در اين نكته نهفته است كه وحى اسلامى به گونه اى تعبير نشده در اختيار همگان قرار گرفته تا در هر دورانى، تعبيرى مناسب از آن ارائه گردد و قرائت تازه اى از دين، فراهم آيد. يعنى، بر خلاف پيامبران ديگر كه برداشت خود از تجربه باطنى شان را پيش كش امّت ها مى كردند، درباره رسول گرامى اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله تقدير الهى بر اين قرار گرفته است كه «عين تجربه باطنى پيامبر، بدون تفسير، در اختيار مردم قرار گيرد... گويى كه آن تجربه براى ما و براى هر نسلى در هر عصرى تكرار مى شود.»(٥٥)

نقد و بررسى(٥٦) ش١) توجه به تجربه دينى هر چند با انگيزه اى خير خواهانه همراه بوده و به منظور دفاع از حريم ديانت صورت گرفته است، اما نبايد به كنار گذاشته شدن عقل و برهان بيانجامد. معارف اسلامى هر كدام از عقل و الهام را در جايگاه شايسته خويش مى نشانند و دادِ هر يك را از راه بى حرمتى به ديگرى نمى ستانند و بدين وسيله، هماهنگى خود را با توانايى ها و نيازهاى واقعى انسان به خوبى مى نمايانند.

ش٢) تفسير وحى به تجربه دينى پيامبر و نيازمندى تجربه به تعبير و گرفتار بودن تعبير در دام محدوديت هاى بشرى ـ چنان كه انديشمندان غربى و هواداران شرقى آنان نيز تصريح نموده اند ـ عصمت پيامبران در ابلاغ وحى را به زير سؤال مى برد;(٥٧) در حالى كه اين بُعد از عصمت هيچ گونه ترديدى را بر نمى تابد و انكار آن به برچيده شدن بساط نبوّت مى انجامد. اگر تنها راه سعادت آدمى، خود دستخوش تغيير و خطا گردد و بازتابى از محيط اجتماعى و فرهنگى باشد، ارمغان بعثت پيامبران براى بشريّت چه خواهد بود؟

ش٣) يكى از انگيزه هايى كه برخى را به پذيرفتن اين ديدگاه واداشته، برقرارى آشتى ميان ثبات وحى و تغيير و تحوّل زندگى بشر بوده است.(٥٨) به گمان اينان، آن چه وحى الهى را بانيازهاى هر زمان متناسب مى سازد، نقشى است كه پيامبر در تعبير از اين تجربه درونى بر عهده مى گيرد، در حالى كه مى توان گفت فرستنده وحى، خود، به مصالح جامعه هاى گوناگون آگاه تر است و نيازى نيست كه اين تناسب سازى را به گيرنده وحى (پيامبر) واگذارد.

ش٤) وحى الهى پديده اى خرد گريز، غير متعارف و به تعبير كارل بارث «سخنى به كلى ديگر» است.(٥٩) از اين رو، بهترين راه آشنايى با آن، بهره گيرى از سخنان كسانى است كه خود به اين منبع معرفت دست يافته اند. امام صادقعليه‌السلام ـ كه پرورش يافته مكتب پيامبر است ـ در پاسخ به اين پرسش كه «چگونه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله بيم آن نداشت كه آن چه به عنوان وحى الهى بر او نازل مى شود، از القائات شيطان باشد» فرمودند: (ان اللّه اذا اتّخذ عبداً رسولا انزل عليه السكينة و الوقار، فكان يأتيه من قبل الله ـ عزوجل ـ مثل الذى يراه بعينه)(٦٠) «وقتى خداوند شخصى را به رسالت بر مى گزيند، آرامش و اطمينانى به او مى بخشد (كه هر گونه دغدغه خاطرى را از او مى زدايد) و در نتيجه، آن چه كه از جانب خدا بر وى نازل مى شود، چنان است كه گويا آن را مى بيند.

همچنين، گيرندگان وحى نه تنها معانى، بلكه الفاظ را نيز از جانب خدا مى دانستند و خود را پيام رسان و واسطه اى بيش نمى شمردند. اعجاز لفظى قرآن ـ كه الهى بودن اين كتاب را ترديدناپذير مى سازد ـ بر اساس همين ديدگاه معنا مى يابد. در نتيجه، تجربه تعبير نشده اى در كار نيست تا پيامبر از پيش خود، آن را به قالب الفاظ در آورد و در اين ميان، محدوديت هاى انسانى اش، حقيقت الهى را پوشيده دارد.

# عصمت در اعتقادات

ش٧) پيامبر اسلام قبل از بعثت و در ميان مردم مشرك عربستان از چه دينى پيروى مى كرده است؟

همه فرقه هاى مسلمان، جز شمار اندكى از آنان، بر اين باورند كه پيامبران الهى پيش از آن كه به رسالت برگزيده شوند، موحّد و خدا پرست بوده و انديشه خود را به شرك نيالوده اند.(٦١)

رشد و پرورش در دامان مادرانى پاك دامن و پدرانى درستكار، يكى از زمينه هاى فراهم آمدن چنين ايمانى است: «پس آنان را در بهترين وديعت جاى به امانت سپرد و در نيكوترين قرارگاه مستقر كرد، از پشتى به پشت ديگرش داد، همگى بزرگوار و زهدان هايى پاك و بى عيب و عار.»(٦٢)

درباره دين پيامبر گرامى اسلام پيش از نبوت، ديدگاههاى گوناگونى پديد آمده و گزينه هايى همچون يهوديت، مسيحيت، دين حنيف (شريعت حضرت ابراهيم عليه‌السلام و دين اسلام مطرح شده است(٦٣); اما آن چه ترديدى را بر نمى تابد، يكتا پرستى آن حضرت و بيزارى وى از بت ها است. با اين همه برخى از مسلمانان پاره اى از آيات قرآن را دستاويز خويش ساخته و زندگى رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله پيش از بعثت را آميخته با شرك و بت پرستى دانسته اند.(٦٤) اين برداشت نادرست در سخنان يكى از خاورشناسان، چنين بازتاب يافته است.

در سال هاى آغازين اسلام، ضعف ها و خطاهاى اخلاقى محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله آزادانه بازگو مى شد، هر چند گرايشى متناقض با آن وجود داشت كه در صدد بود كاستى هاى پيامبر را به حداقل برساند و به ويژه بر اين نكته تأكيد ورزد كه ايشان هرگز به پرستش بت نپرداخته است.(٦٥)

نقد و بررسى واقعيت هاى تاريخى بى پايه بودن چنين سخنانى را به خوبى مى نمايانند و بر ايمان آن حضرت به خداى يگانه مهر تأييد مى زنند. براى نمونه

ش١) رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله به گواهى تاريخ و تأكيد روايات داراى نياكانى يكتاپرست بوده(٦٦) و اجداد ايشان پيرو دين حنيف و تابع حضرت ابراهيم عليه‌السلام به شمار مى آمدند.(٦٧) اين، خود از شواهدى است كه عصمت آن حضرت از شرك را پذيرفتنى مى سازد.

ش٢) اميرمؤمنان بارها در برابر مردمى كه با سرگذشت پيامبر خدا آشنا بودند، بر عصمت وى از خردسالى و پيراستگى او از شرك و گناه تأكيد مى ورزد(٦٨) و پيشينه درخشان او و خاندانش را يادآور مى شود(٦٩) و بدين وسيله، گواهى روشن فرا روى آدميان طول تاريخ مى نهد. در يكى از خطبه هاى نهج البلاغه در اين باره چنين مى خوانيم: (و لقد قرن الله به من لدن ان كان فطيماً اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره)(٧٠) «هنگامى كه از شير گرفته شد، خدا بزرگترين فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشين او فرمود، تا راه هاى بزرگوارى را پيمود و خوى هاى نيكوى جهان را فراهم نمود.

ش٣) پيامبر اكرم در سنين خردسالى در سفرى به شام با راهبى به نام بحيرا برخورد نمود. وقتى بحيراى راهب نشانه هاى پيامبر خاتم را در سيماى محمّد نوجوان مشاهده كرد و براى آزمودنش او را به دو بت لات و عزّى سوگند داد، همگان اين جمله به ياد ماندنى را از آن حضرت شنيدند: (لا تسألنى بهما، فوالله ما اَبغضتُ شيئاً بغضهما)(٧١) «مرا به اين دو بت سوگند مده، به خدا قسم هيچگاه چيزى نزد من منفورتر از آن دو نبوده است.»

ش٤) در منابع تاريخى از اعمال عبادى رسول اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله كه پيش از بعثت انجام مى گرفته همچون نماز، روزه، حج و طواف خانه خدا سخن به ميان آمده و عزلت گزينى در غار حراء از عادات ديرينه حضرت به شمار رفته است. البته پاره اى از مشركان نيز خانه كعبه را محترم شمرده، كارهايى را به عنوان اعمال حج انجام مى دادند، اما حج پيامبر با عادات آنان ـ كه با شعار شرك قرين بود ـ همخوانى نداشت و سازگارى آن با حج ابراهيمى در مناسكى چون وقوف در عرفات آشكار مى گشت.(٧٢) پرهيز آن حضرت از گوشت مردار نيز از چشم تاريخ پوشيده نمانده و برگ ديگرى بر شواهد دين باورى وى افزوده است.(٧٣)

ش٥) پس از بعثت، مخالفان كينه توز پيامبر از هيچ نسبت ناروايى خوددارى نورزيدند و حتى وى را ديوانه و ساحر ناميدند، اما هيچگاه افكار عمومى را براى متهم ساختن پيامبر به انحراف عقيدتى يا عملى پيش از بعثت آماده نديدند. مشركانى كه از پذيرش دعوت پيامبر سر باز زده، مى گفتند: «آيا ما را از پرستش آنچه پدرانمان مى پرستيدند باز مى دارى؟» اگر مى توانستند اين را نيز مى افزودند كه تو خود نيز پيش از اين سر بر آستان بت مى ساييدى.(٧٤)

# عصمت از گناه

ش٨) قرآن كريم صريحاً از عصيان و نافرمانى پيامبران خبر مى دهد، چگونه مى توان از اين آيات چشم پوشيد و پيامبران را معصوم دانست؟

آياتى از قرآن كه به ظاهر از نافرمانى پيامبران خبر مى دهند و به نكوهش از برخى از اعمال آنان مى پردازند، به صورتى گسترده در كتاب هاى روايى، تفسيرى و كلامى به بحث گذاشته شده و معناى حقيقى آن ها مورد موشكافى قرار گرفته است. (٧٥) در اين جا به جاى آن كه به بررسى تك تك اين آيات بپردازيم، چند نكته كلى را براى دستيابى به دركى عميق تر از آن ها گوشزد مى كنيم.

ش١) واژه هايى همچون عصيان، استغفار، توبه و ذنب نبايد رهزن انديشه گردد و بى درنگ معناى متداول عرفى را در ذهن بنشاند. كاربرد اين كلمات گستره وسيعى دارد و تنها در قلمرو محرّمات شرعى محدود نمى گردد.(٧٦) براى مثال، سرپيچى از فرمان هاى استحبابى و ارشادى نيز نوعى عصيان است، هر چند كار حرامى را براى كسى كه عصيان ورزيده، رقم نمى زند. استغفار و توبه نيز، بسته به ميزان قرب و منزلت آدمى معناى متفاوتى مى يابد، به گونه اى كه نه تنها در مورد حرام هاى شرعى بلكه درباره اعمال پسنديده اى كه براى مقرّبان درگاه الهى ناپسند است نيز مى توان از توبه و مغفرت سخن گفت. همچنين «ذنب» به معناى كارى است كه پيامدى ناگوار دارد و بر اين اساس، مبارزات پيامبر اكرم با بت پرستى را نيز مى توان از زبان مشركان، ذنبى نابخشودنى به شمار آورد،(٧٧) كه به گفته قرآن كريم خداوند با فتح مكّه اين گناه را مى بخشايد و پيامبرش را از پيامدهاى ناگوار آن ايمن سازد: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿[١](http://tanzil.ir/#48:1)﴾ لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّـهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا).(٧٨)

ش٢) از ديدگاه روايات، يكى از نكاتى كه در زبان شناسى قرآن كريم بايد مورد توجه قرار گيرد اين است كه برخى از آيات به شيوه (ايّاك اعنى و اسمعى يا جارة)(٧٩) نازل شده اند.(٨٠) اين جمله در زبان عربى تقريباً برابر با ضرب المثلى فارسى است كه مى گويد: «در، به تو مى گويم، ديوار، تو بشنو». بر اين اساس، هر چند پيامبر اكرم ترديدى در الهى بودن وحى ندارد، با جملاتى از اين دست مورد خطاب قرار مى گيرد: «اگر در آن چه بر تو نازل كرديم ترديد دارى، از كسانى كه پيش از تو كتاب (آسمانى) مى خواندند، پرسش نما.»(٨١) اين آيه، به هيچ وجه نشانگر دو دلى پيامبر نيست، بلكه راهى براى تحقيق و جستجو فرا روى مخاطبان قرآن كريم قرار مى دهد و از آنان مى خواهد كه براى برطرف ساختن شك و ترديد خود، از دانشمندان يهودى و مسيحى كه ويژگى هاى پيامبر خاتم را مى دانند، پرسش نمايند.(٨٢) همچنين، در آيه اى ديگر، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله از اين كه به خواسته گروهى سست ايمان تن داده و آنان را از شركت در جهاد معاف داشته است، چنين بازخواست مى شود: (عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ)(٨٣) خدايت ببخشايد، چرا پيش از آن كه (حال) راستگويان بر تو روشن شود و دروغگويان را بازشناسى به آنان اجازه دادى؟ با اندكى تأمل روشن مى گردد كه عتاب و سرزنش اين آيه، در واقع، دامنگير كسانى است كه بدون داشتن عذرى حقيقى، از شركت در جهاد سرباز مى زنند و بهانه هاى واهى را پشتوانه خانه نشينى خود مى سازند.(٨٤) اين گروه اگر هم با مخالفت پيامبر روبرو مى شدند، در تصميم خود بازنگرى نمى كردند و قداست سرسپردگى در برابر فرمان رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله را نيز در هم مى شكستند. افزون بر اين كه حضور اين سست ايمانان در جهاد، جز تضعيف روحيه ديگران حاصلى نداشت و چنان كه در آيات بعدى همين سوره آمده است(٨٥) به فساد و تباهى مى انجاميد. از آن چه گذشت اين نتيجه به دست مى آيد كه اين آيه ـ بر خلاف آن چه برخى پنداشته(٨٦) اند ـ نه تنها پيامبر را سرزنش نمى كند، بلكه با ظاهرى عتاب آلود به ستايش از وى مى پردازد. اين مدحِ عتاب نما بدان معناست كه دلسوزى پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله براى مردمان به حدّى است كه حتى رسوايىِ خطاكاران را نيز نمى پسندد و با موافقت با خواسته آنان، پرده از نفاق و دو رويى شان بر نمى گيرد.

ش٣) آن چه گذشت به معناى ناديده گرفتن لغزش هاى پيامبران نيست، بسيارى از كارها كه بر همگان روا است، شايسته مقرّبان درگاه الهى نيست، كه (حسنات الابرار سيئات(٨٧) المقربين) چه بسا از معصومان عملى سر زند كه هر چند حرام شرعى نيست، ولى با مقام و منزلت والاى آنان سازگارى ندارد و در اصطلاح «ترك اولى» خوانده مى شود. اين لغزش هاى كوچك به گونه اى در قرآن برجسته گرديده اند كه سطحى افراد ظاهربين و غير دقيق نگران را به ترديد مى افكنند و اين پرسش را پيش روى آدمى قرار مى دهند كه اگر پيامبران معصومند، دليل اين همه پافشارى بر لغزش هاى آنان چيست اميرمؤمنان عليه‌السلام در پاسخ به پرسشى از اين دست، اين نكته را خاطر نشان مى سازند كه يادآورى اين كاستى ها براى آن است كه مردم در بزرگداشت انبيا به خطا نروند و آنان را در جايگاه خدايى ننشانند و بدانند كه آفريدگان هر اندازه درجات تعالى را بپيمايند، از كمال ويژه الهى فروترند.(٨٨)

ش٩) آيا پيامبران و امامان هيچگاه دچار اشتباه و خطا نمى شدند؟ و اگر معصوم بودند، چه نيازى بود كه با اصحاب خود به مشورت بپردازند؟

عصمت از خطا داراى ابعاد گوناگون و دقيقى است كه بى توجّهى به آنها، رهزن انديشه بسيارى از افراد گرديده است تقريباً همه انديشمندان شيعه و سنّى، دريافت و ابلاغ وحى را معصومانه مى دانند و شيعيان با استناد به دلايلى، از جمله روايات فراوانى كه از اهلبيت عليهم‌السلام رسيده است، معصومان را از هر گونه خطا و نسيانى بركنار مى شمارند براى نمونه، امام رضاعليه‌السلام در وصف رهبران الهى مى فرمايد: (وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ موفّقٌ مسدّدٌ قَد اَمِن الخَطايا و الزَللَ وَ العثارَ).(٨٩)

(شخصى كه خداوند وى را براى اداره امور بندگانش بر مى گزيند) معصوم و برخوردار از تأييدات، توفيقات و راهنمايى هاى الهى بوده، از هر خطا و لغزشى در امان است.

در اين ميان، عصمت از خطا در امور عادّى (فردى و اجتماعى) از حساسيّت ويژه اى برخوردار بوده و برخى از دير باوران را وا داشته است كه از لابلاى صفحات تاريخ به جمع آورى لغزش هاى معصومان بپردازند. در اينجا ابتدا سخن يكى از نويسندگان معاصر را در اين باره مى آوريم و سپس به بررسى اين ديدگاه مى پردازيم.

تلقّى مطلق از عصمت كه بنا بر آن، انبيا مطلقاً سهو و خطا نمى كنند و هر چه در هر باره بگويند عين حقيقت است، وقتى در مجموعه دستگاه مند دينى مورد نقد و بررسى و آزمون قرار مى گيرد، تأييد نمى شود; چرا كه بنا به پاره اى قرائن تاريخى، در مواردى مثلا پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در امور خارجى و تكوينى تشخيصى داده و نظرى ابراز داشته اند، امّا صواب و مطابق با واقع نبوده است. براى مثال، در غزوه بدر، محلّى را براى زدن اردو تعيين مى كنند، حباب بن منذر مى گويد اين نقطه از نظر سوق الجيشى و فنون نظامى مناسب نيست و حضرت به عنوان نظر مشورتى بهتر و فنّى تر و كارشناسانه تر مى پذيرد.

... نيز(٩٠) در مسند احمد از طلحه نقل شده كه با پيغمبر در نخلستان مدينه مى رفتيم. مردمانى را ديدند كه بر سر درختان رفته اند. حضرت پرسيد كه اينان چه مى كنند؟ جواب دادند از نر به مادّه تلقيح مى كنند. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: فكر نكنم اين كار اثرى داشته باشد. چون سخن پيغمبر را شنيدند، دست از كارشان كشيدند و اتفاقاً آن سال، نخل ها محصولى نداد. خبر به پيامبر رسيد. گفت: «اين گمانى بود كه من بردم، اگر تلقيح اثر دارد، حتماً انجام دهيد، چرا كه من بشرى مثل شما هستم و ظنّم ممكن است خطا يا صواب باشد، وليكن اگر برايتان گفتم خداوند چنين و چنان مى گويد بدانيد كه بر خدا دروغ نمى بندم».(٩١)

نقد و بررسى ١) مسأله «عصمت از خطا» رابطه اى جدايى ناپذير با علم معصومان دارد.(٩٢) اگر پيامبر نداند كه درخت خرما بى تلقيح ثمرى نمى دهد، از فرو افتادن در خطا ايمن نخواهد بود. درباره گستره علم معصومان نيز نظريه هاى گوناگونى قابل طرح(٩٣) است كه بر اساس يكى از آنها پيامبران و امامان از تمامى حقايق هستى آگاهى دارند، هر چند وظيفه عملى شان اين است كه جز در موارد ضرورى، تنها علومى را كه از راه هاى عادّى به دست آورده اند، ملاك رفتار خود قرار دهند.(٩٤) براين اساس، جاى شگفتى نيست اگر از آنان كارى سر زند كه ديده هاى ظاهربين آن را خطا مى انگارد; زيرا اگر هم بتوان چنين رفتارى را خطا ناميد، در واقع خطايى است كه از سرِ عمد روى داده است، و اين خود نشانه اى از عظمت روح آنها است كه مى توانند در عين بهره مندى از خزانه غيب الهى، لب از سخن بدوزند و جز به فرمان حق از هم نگشايند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست را بر اژدها آن كس زند |  | كه عصا را دستش اژدرها كند |
| سرّ غيب آن را سزد آموختن |  | كه ز گفتن لب تواند دوختن |
| در خور دريا نشد جز مرغ آب |  | فهم كن و اللّه اعلم بالصواب(٩٥) |

٢) مشورت پيامبر با اصحاب نيز در همين چارچوب قرار مى گيرد. بناى اديان الهى بر آن نيست كه وحى آسمانى جانشين عقل مردمان گردد و پيامبر خدا همواره بهترين راه كار ممكن را پيش كش امّت خويش سازد. افزون بر اينكه، مشورت با زير دستان به لحاظ تربيتى داراى فوايد فراوانى است كه چه بسا پرداختن بهايى سنگين را در برابر آن، موجّه مى سازد.(٩٦) از اين رو،پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله هر چند بر اساس علم خدادادى از مناسب ترين شيوه براى عمل آگاهى دارد، امّا گاه مصلحت در اين است كه با اصحاب خود به مشورت بنشيند و از اين راه به اهدافى عالى تر دست يابد طبيعى است كه در چنين شرايطى، خود پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نيز همچون ديگر افراد نظر خويش را بر اساس شواهد و قرائن عادى اعلام مى دارد و در اين راستا از علوم ويژه الهى بهره نمى گيرد.

٣) داستان جلوگيرى رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله از تلقيح درخت خرما، بسيار عجيب و باور نكردنى مى نمايد. به راستى آيا پذيرفتنى است كه كسى پس از حدود شصت سال زندگى در سرزمين عربستان ـ كه همواره مركز پرورش نخل و توليد خرما بوده است ـ از ضرورت بارورى درخت خرما آگاهى نداشته باشد؟(٩٧) از سوى ديگر، چگونه مى توان باور كرد مردمى كه سال ها در اين زمينه تجربه اندوخته اند و چه بسا در برخى از شرايط از تلقيح درختى باز مانده و پى آمدهاى آن را ديده اند، بدون هيچ گونه چون و چرا دست از اين كار بشويند (به ويژه آنكه در ميان اصحاب، سست ايمانانى بودند كه حتّى در مسائل دينى و اخروى لب به اعتراض مى گشودند و احكام پيامبر را زير سؤال مى بردند، چه رسد به امور دنيوى).

ش١٠) آيا درجه عصمت معصومين به يك اندازه است؟ و اگر تفاوت ندارد، پس چرا پيامبران اولوا العزم داريم و اگر تفاوت دارد چرا مى گويند همه آن ها معصومند و تفاوتى با يكديگر ندارند؟ و آيا اين شامل پيامبرانى كه فقط براى خودشان نبى بودند نيز مى شود؟ در اين سؤال چند پرسش گنجانده شده كه جداگانه به بررسى آنها مى پردازيم.

ش١) تفاوت درجات معصومان بى ترديد پيامبران الهى به مراتب گوناگونى از قرب و كمال دست يافته و هر كدام به جايگاه ويژه اى بار يافته اند. وجود پيامبرانى كه قرآن كريم آنان را «اولوا العزم» مى خواند، تنها يكى از دلايلى است كه برترى برخى از انبياء بر بعضى ديگر را به خوبى مى نماياند.(٩٨) افزون بر اين، در دو آيه به صراحت از چنين تفاوتى سخن به ميان آمده است چنانكه در سوره اسراء مى خوانيم: ( فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا )(٩٩) و به راستى برخى از پيامبران را بر برخى ديگر برترى بخشيده ايم.

برترى پيامبر گرامى اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله بر ديگر معصومان، به گواهى روايات فراوان، انكارناپذير است.(١٠٠) و در ميان امامان نيز، برخى از آنان درخشش ويژه اى يافته اند، چنانكه در بسيارى از احاديث، اميرمؤمنان على بن ابيطالبعليه‌السلام پس از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله سرآمد همه مردمان به شمار آمده است.(١٠١) برخى از روايات نيز، پيشواى غايب از نظر، مهدى منتظر عليهما‌السلام را گل سر سبد نوادگان حسين بن علىعليه‌السلام مى خوانند.(١٠٢) با اين همه، بهتر است از كنجكاوى در اين باره بپرهيزيم و دانش آن را به خدا واگذاريم و اين سخن امام صادقعليه‌السلام را آويزه گوش خود سازيم كه در پاسخ به پرسشى از اين دست بر سرشت يگانه امامان تأكيد ورزيده، فرمودند: «اوّلنا محمّد و أوسطنا محمّد و آخرنا محمّد».(١٠٣)

ش٢) همسانى در عصمت همه پيامبران الهى در چهار گونه عصمت همسان يكديگرند: الف) عصمت در دريافت وحى و ابلاغ آن. ب) عصمت در اعتقادات ج) عصمت از گناهان. د) عصمت از خطا و نسيان. عصمت امامان نيز تفاوت چندانى با عصمت پيامبران ندارد، جز اينكه در اينجا به جاى دريافت و ابلاغ وحى، از تبيين و توضيح معارف وحيانى سخن مى رود. نكته در خور توجه اين است كه مقصود از گناهانى كه هيچ پيامبر و امامى به گِرد آن نمى گردد، سرپيچى از مقرّراتى است كه در شريعتى آسمانى، به صورت تكليفى همگانى در آمده است. با اين حال، بسيارى از كارها كه بر همگان روا است، شايسته مقرّبان درگاه الهى نيست، كه «حسنات الابرار سيئات المقرّبين». (١٠٤)در اينجا است كه گاه معصومان نيز دچار لغزش مى گردند و عملى از آنان سر مى زند كه هر چند حرام شرعى نيست، امّا در خور مقام والاى معصومان نبوده، در اصطلاح «ترك اولى» خوانده مى شود شمار ترك اولاى يك معصوم، يكى از معيارهايى است كه مى تواند مقدار قرب و كمالش را مشخص سازد.

از سوى ديگر، پرهيز از گناه و ترك اولى، يگانه معيار فضيلت نيست; ميزان راز و نياز و عبادت و چگونگى بردبارى در برابر مشكلات از عوامل ديگرى است كه مى تواند معصومان را در درجات متفاوتى جاى دهد. از اين رو است كه گاه امامى معصوم، عبادات خود را در برابر حالات معنوى معصومى ديگر ناچيز مى شمارد و حسرت آن را در دل مى پروراند.(١٠٥)

كوتاه سخن آنكه، نردبان معرفت الهى، داراى پلّه هاى نامتناهى است و معصومان اگر چه از خطّ قرمزى كه مرز سقوط به دامن گناهان شرعى را مشخص مى سازد، فروتر نمى آيند، اما چنين نيست كه همگى به يكسان درجات تعالى را بپيمايند، چنانكه آيات قرآن ـ با وجود آنكه در معجزه بودن همسان يكديگرند ـ در رسايى و شيوايى با يكديگر تفاوت دارند، به گونه اى كه شاعر مى گويد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در بيان و در فصاحت كى بود يكسان سخن |  | گر چه گوينده بود چون حاحظ و چون اصمعى |
| در كلام ايزد بى چون كه وحى مُنزل است |  | كى بود «تبت يدا» مانند «يا ارضُ ابْلَعى» |

ش٣) عصمت انبياى نامبلّغ در يكى از روايات، در بيان انواع گوناگون پيامبران، به گروهى اشاره شده است كه معارف وحيانى تنها به كار خود آنان مى آمده و هدايت هيچ كس بر عهده آنان نبوده است.(١٠٦) اين روايت هر چند در منبع معتبرى همچون اصول كافى آمده، اما افزون بر اشكالى كه در سند آن به چشم مى خورد،(١٠٧) از نظر محتوا نيز داراى ابهاماتى است و به باور برخى از انديشمندان، با ظاهر آيات قرآن ناسازگار است.(١٠٨) درباره چگونگى عصمت اين گونه از انبيا همچون وجود خارجى شان نمى توان چندان قاطعانه سخن گفت. بسيارى از دلايل عصمت، لزوم مصونيّت پيامبران را به گونه اى با جنبه هدايتگرى آنان پيوند مى زند; از اين رو، چنين وحى آموختگان نامبلّغى را در بر نمى گيرد. در هر حال، آنچه ترديدى را بر نمى تابد، لزوم عصمت اينان در دريافت وحى است; زيرا اگر در اين قلمرو خطايى رخ دهد، وحى الهى كه مايه هدايت و يگانه ابزار دستيابى به سعادت است، خود موجب گمراهى خواهد شد و اين با حكمت الهى سازگار نيست.

# عصمت از خطا

ش١١) شواهد تاريخى نشان مى دهد كه برخى از اصحاب پيامبر به راحتى به ايشان اعتراض مى كردند. آيا اين نشانگر آن نيست كه آنان اعتقادى به عصمت او نداشته اند؟

ياران رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله در درجات گوناگونى از معرفت جاى داشتند و چه بسا سست ايمانانى كه بر كار آن حضرت خرده مى گرفتند و براى مثال، عدالت وى را در تقسيم غنائم زير سؤال مى بردند و پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله در پاسخ مى فرمود: «اگر عدالت را نزد من نتوان يافت، كجا مى توان سراغى از آن گرفت؟»(١٠٩) برخى از خاور شناسان اين اعتراضات را دستاويزى براى ترديد در عصمت پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله قرار داده، با چشم پوشى از انبوه رويدادهايى كه از رواج انديشه عصمت حكايت دارد، مى گويند.

در سال هاى آغازين اسلام، ضعف ها و خطاهاى اخلاقى محمد.صلى‌الله‌عليه‌وآله . آزادانه بازگو مى شد، هر چند گرايشى متناقض با آن وجود داشت كه در صدد بود كاستى هاى پيامبر را به حداقل برساند.(١١٠) نگاهى گذرا به وقايع صدر اسلام كافى است تا روشن سازد كه مسأله عصمت براى بسيارى از ياران رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله مسلّم و خدشه ناپذير بوده است، و اگر كسى از سر نا آگاهى يا با انگيزه هايى ديگر، در برابر اعمال پيامبر لواى مخالفت بر مى افراشت، با اعتراض ديگران روبرو مى شد.(١١١) اينك به نقل چند حكايت در اين باره مى پردازيم.

ش١) گفتگو درباره جنگ بدر پيش از جنگ بدر، پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله با اصحاب خود به مشورت پرداخت. ابتدا دو تن از مهاجران سخنانى بر زبان راندند كه آزردگى خاطر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله را در پى آورد. آنگاه مقداد و سعد بن معاذ لب به سخن گشودند و جملاتى به زبان آوردند كه بيانگر فرمانبردارى كامل آنان از پيامبر خدا بود و از اعتقاد به جدايى ناپذيرى نبوت و عصمت حكايت داشت. بخشى از سخنان سعد بن معاذ چنين است.

پدر و مادرم فداى تو باد اى رسول خدا! ما به تو ايمان آورديم و تصديقت نموديم و گواهى داديم كه آنچه آورده اى همه حق است و از جانب خدا. به هر چه مى خواهى فرمان بده; هر آنچه را دوست دارى از اموال ما برگير و هر اندازه كه مى خواهى باقى گذار...سوگند به خدا كه اگر دستور دهى تا خويش را به دريا زنيم، سرپيچى نخواهيم كرد.(١١٢)

اينگونه حكايات بيانگر آن است كه بر خلاف پندار برخى از نويسندگان،(١١٣) مسلمانان سال هاى آغازين اسلام، ميان «محمّد انسان» و «محمّد پيامبر» جدايى نمى افكندند و فرمانبردارى و سر سپردگى خود را تنها به يكى از آن دو منحصر نمى كردند; بلكه با پيروى از منطق قرآن همه سخنان او را برخاسته از وحى رحمانى و بركنار از خواهش هاى نفسانى مى دانستند.

الهامش از جليل و پيامش ز جبرئيل نطقش نه از طبيعت و رأيش نه از هوى(١١٤)

ش٢) گواهى ذوالشهادتين پيامبر گرامى اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله از سواء بن قيس اسبى را خريدارى نمود و پيش از دريافت آن، با انكار فروشنده روبرو گشت، در اين هنگام، خزيمة بن ثابت انصارى به نفع رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله گواهى داد و بر انجام چنين معامله اى تأكيد ورزيد. پس از آن، پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله از خزيمه پرسيد: «چگونه بر معامله اى گواهى دادى كه شاهد رويداد آن نبودى؟» خزيمه پاسخ داد.

يا رسول اللّه! انا اصدقك بخبر السماء و لا اصدقك بما تقول؟(١١٥) اى رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانى راستگو مى دانم، چگونه سخنان ديگرت را دروغ بشمارم؟

پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله اين سخن را پسنديد و براى سپاسگذارى از معرفت والاى خزيمه، گواهى او را برابر با گواهى دو نفر قرار داد و از آن پس به «ذوالشهادتين» معروف گشت.

ش٣) ارزيابى صلح حديبيّه در رويداد حديبيه، وقتى پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله مصلحت مسلمانان را در برقرارى پيمان صلح ديد و به فرمان خداوند از در آشتى با مشركان درآمد، عمر بن خطاب، با چهره اى بر افروخته، ابابكر را اين چنين مورد خطاب قرار داد: «آيا او فرستاده خدا نيست؟ مگر نه اين است كه ما مسلمانيم و آنان مشرك؟ چرا بايد به چنين پستى و ذلّتى تن دهيم؟» ابابكر در پاسخ گفت: انه رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله و ليس يعصى ربّه;(١١٦) يقيناً او رسول خدا است و هرگز فرمان خداوند را ناديده نمى گيرد.

خشم عمر با اين سخنان فرو ننشست و او سرانجام همين پرسش ها را با خود پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نيز در ميان گذاشت و آن حضرت در پاسخ فرمود:

انا عبدالله و رسوله، لن اخالف امره و لن يضيّعنى;(١١٧) من بنده خدا و فرستاده اويم. هيچگاه از فرمان او سرپيچى نكنم و او نيز هرگز مرا خوار نسازد.

افزون بر سخنان پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله و ابابكر كه به روشنى بيانگر عصمت رسول خدايند، اعتراض عمر نيز از جدايى ناپذيرى نبوت و عصمت حكايت دارد; زيرا از آنجا كه عمر چنين پيمانى را خطا مى دانست، اين پرسش را در انداخت كه اگر او رسول خدا است، چرا بايد به چنين ذلّتى تن دهد. در حالى كه اگر در نظر وى، نبوت و عصمت از يكديگر جدايى مى پذيرفتند، اين احتمال نيز مطرح مى گشت كه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله پيامبر خدا است، اما در اين تصميم به خطا رفته است.

# تفاوت درجات معصومان

ش١٢) عصمت قبل از نبوت يا امامت با عصمت بعد از آن چه فرقى دارد؟

به عقيده ما شيعيان، تمامى پيامبران و امامانعليهم‌السلام چه پيش از نبوت و امامت و چه پس از آن، داراى عصمت بوده اند ويژگى هاى عصمت در اين دو مرحله زمانى، تفاوت چندانى با يكديگر ندارد. البته روشن است كه برخى از مراتب عصمت ـ يعنى عصمت در دريافت وحى و نيز عصمت در ابلاغ و تبيين معارف وحيانى ـ پيش ازنبوت و امامت قابل طرح نيست; اما عصمت از گناه و خطا و نيز عصمت در اعتقادات، تمام دوران زندگى معصومين را پوشش مى دهد. براى فهم بهتر مطلب، توضيح دو نكته ضرورى است.

ش ١) عصمت قبل از نبوت و امامت، گستره وسيعى دارد و سالهاى آغاز زندگى را نيز در برمى گيرد. پرسشى كه در اينجا بايد بدان پرداخت اين است كه قبل از رسيدن به سنّ تكليف، گناهى قابل تصور نيست، پس چگونه مى توان سخن از عصمت به ميان آورد؟

در پاسخ بايد گفت(١١٨) كه هر چند در انسانهاى معمولى، آمادگى براى پذيرش تكاليف الهى از حدود نه يا پانزده سالگى آغاز مى شود، اما مى توان نسبت به انسانهاى مختلف، زمان تكليف را متفاوت دانست. بى شك، همه ما افراد خرد سالى را سراغ داريم كه از نظر رشد عقلى و شناخت و آگاهى و قدرت تصميم گيرى، با افراد بزرگسال برابرى مى كنند. حال اگر اين افراد، قبل از سنين متعارف به تكليف مى رسيدند، نه محال عقلى لازم مى آمد و نه با عدل و حكمت الهى منافات داشت البته مشيّت الهى بر اين قرار گرفته است كه از اين تفاوتها و ويژگيهاى فردى چشم پوشى شود و زمان تكليف همه انسانها، يكسان تلقّى گردد; اما درباره پيامبران و امامان، كه راهنماى مردمان و حجت الهى اند، وضعيّت به گونه اى ديگر است، و باريابى گروهى از آنان به مقام نبوت و امامت در سنين خردسالى، مهر تأييدى بر تكليف پذيرى آنان در آن سنين به شمار مى آيد. چنانكه به فرموده قرآن كريم، حضرت عيسى و يحيىعليهم‌السلام در كودكى به پيامبرى رسيدند.(١١٩) و براساس روايات و شواهد مسلّم تاريخى، عده اى از ائمه شيعه، در خردسالى، مسئوليت امامت و رهبرى امت را به عهده گرفتند.(١٢٠)

ش٢) عصمتِ پس از نبوت و امامت، به دلايلى كه در جاى خود مطرح گرديده، اختيارى است و ريشه در شايستگى هايى دارد كه با تلاش خود معصومانعليهم‌السلام به دست آمده است. اما عصمت پيش از نبوت و امامت، اگر هم غير اختيارى باشد، نقصى براى آنان به حساب نمى آيد; زيرا ملاك برترى معصومين، عصمت اختيارى در سنين بزرگسالى است، و عصمت در خردسالى، پاداش قبل از عمل به شمار مى آيد.

«وقتى خداوند مى داند كه فردى در آينده زندگى خود، چه مسيرى را انتخاب مى كند، به ميزان انتخاب او و تلاش مداوم آينده اش، او را از نخستين روز زندگى مورد لطف و عنايت قرار مى دهد و از لغزشها مصونش مى دارد.»(١٢١)

برخورد اصحاب پيامبر با مسأله عصمت برخورد اصحاب پيامبر با مسأله عصمت

ش١٣) اگر خطيئه حضرت آدمعليه‌السلام گناه نبود، چرا آن حضرت و فرزندانشان به مشقات زندگى دنيوى گرفتار شدند؟

يكى از نكات كليدى براى چاره جويىِ اَعمالِ به ظاهر گناه آلود معصومان، تمايز نهادن ميان امر و نهى «مولوى» و «ارشادى» است(١٢٢) در امر و نهى مولوى، خودِ سرپيچى از فرمان، زيانبار است; چرا كه حرمت و منزلت كسى كه پيروى از او لازم بوده، ناديده گرفته شده است. به عنوان مثال، نهى از خوردن شراب، نهىِ مولوى است كه سرپيچى از آن، خواه ناخواه، عقوبت زا است; چه به مستى و عواقب ناشى از آن بينجامد و چه اين پيامدهاى ناگوار را به دنبال نياورد. اما امر و نهى ارشادى، به منزله ارشاد و راهنمايى به حكم عقل است و صِرف سرپيچى از آن، ضرر و زيانى در پى ندارد. امر و نهى پزشكان، نمونه روشنى از اين دست است.

وقتى كه پزشك به خوردن دارويى فرمان مى دهد و يا بيمار را از انجام عملى برحذر مى دارد، نه از آن رو است كه خود را مولا و صاحب اختيار و بيمار را عبد و بنده خود بداند، بلكه فرمان وى بيانگر وجود رابطه اى مثبت بين خوردن دارو و درمان بيمارى است. بديهى است كه اطاعت و سرپيچى از اين فرمان، به خودى خود، سود و زيانى ندارد; بلكه، تنها، پيامدهاى واقعىِ مربوط به متعلَّقِ آن، دامنگير بيمار مى گردد.

نكته درخور توجه اين است كه امر و نهى خداوند و اولياى دين نيز گاه جنبه ارشادى به خود مى گيرد و در اين صورت، تخلف از آن، گناه و حرام شرعى بشمار نمى آيد. براى مثال، اگر پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شخص بيمارى را از خوردن يك نوع غذا برحذر دارد و دليل آن را شدت يافتن بيمارى وى بشمارد، سرپيچى از اين فرمان، غير از شدت يافتن بيمارى، عقوبت ديگرى در پى نخواهد داشت.

يکي از راههاى تشخيص مولوى يا ارشادى بودن امر و نهى، توجه نمودن به «علتى» است كه براى حكم بيان مى گردد. مثلا از عبارت «از انجام اين كار بپرهيز; زيرا آتش دوزخ را در پى خواهد داشت» مولوى بودن نهى استفاده مى شود. اما اگر گفته شود: «اين عمل را ترك كن، وگرنه دچار مشكلات دنيوى مى گردى» چيزى جز ارشادى بودن نهى، برداشت نمى شود.

در داستان حضرت آدمعليه‌السلام نيز شواهد فراوانى، بر ارشادى بودن نهى، مهر تأييدمى زنند،از جمله :

ش١) آيات ١١٧ تا ١١٩ سوره طه، پيامد استفاده از «شجره ممنوعه» را گرفتار شدن به سختيهاى زندگى دنيوى دانسته اند، نه دور شدن از ساحت قرب الهى. و اين، خود، دليل روشنى بر ارشادى بودن نهى است كه سرپيچى از آن، جز مشكلاتِ مورد اشاره، مفسده ديگرى در پى ندارد. از اينجا اين نكته روشن مى گردد كه مقصود از «ظلم» در آيات ديگرى كه نتيجه بهره گيرى از آن درخت را، ظالم خوانده شدن آدم و حوا مى دانند، ظلم به خود و روا داشتن سختيها بر خويشتن است، نه گناه و خروج از دايره عبوديت.

ش٢) از آيه ٣٨ سوره بقره، چنين برمى آيد كه تكاليف الهى و امر و نهى عقوبت زا، تنها از زمان هبوط آدم و حوا عليهما‌السلام آغاز گشته اند، و عالَمِ پيش از آن، عالَم تكليف نبوده است، تا سخن از نافرمانى و گردنكشى در برابر شريعت الهى به ميان آيد(١٢٣) كوتاه سخن آنكه، در دفاع از عصمت حضرت آدم ابوالبشر عليه‌السلام پاسخهاى مختلفى از سوى انديشمندان شيعه و سنّى ارائه گشته(١٢٤) كه يكى از بهترين آنها، پاسخِ يادشده است كه خواستگاهِ آن، نه حدس و گمان، بلكه آيات شريفه قرآن است.

# تفاوت عصمتِ قبل و بعد از نبوّت

ش١٤) اگر پيامبران و امامان معصومند و هيچ گاه مرتكب گناه نمى شوند، دليل آن همه گريه و استغفارشان چيست؟

گريه و استغفار پيامبران و امامان همواره شگفتى پيروانشان را برانگيخته و يكى از فضايل والاى آنان به شمار آمده است. چنان كه انديشمندى يهودى، يحيى بن زكريا را با اين ويژگى مى ستايد كه (كان يبكى من غير ذنب)(١٢٥) و امير مؤمنان علىعليه‌السلام در پاسخ مى فرمايد:

«آرى، يحيى چنان بود. ولى محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله به درجاتى بالاتر از آن دست يافت. يحيى بن زكريا در زمانى مى زيست كه نه جاهليّتى وجود داشت و نه بتى در كار بود، ولى به محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله در سنّ كودكى و در ميان بت پرستان و حزب شيطان، حكم الهى و فهم و آگاهى داده شد و هرگز گرايشى به بت ها در او پديد نيامد... آن حضرت نيز بدون آن كه جرم و گناهى از او سر زده باشد از خشيت خدا چندان مى گريست كه جايگاه نمازش مرطوب مى گشت.»(١٢٦) نيازى نيست كه در اين جا از چگونگى گريه هاى معصومان و ناله هاى شبانه آنان بيش از اين سخن بگوييم، زيرا مادح خورشيد مدّاح خود است كه دو چشمم روشن و نامرمد است(١٢٧) آن چه بايد بيشتر بدان بپردازيم اين است كه همين مسأله برخى را به تأمل درباره عصمت معصومان واداشته و گاه بهانه اى براى انكار آن به دست داده است. براى نمونه، سخن يكى از نويسندگان معاصر را هر چند سخن تازه اى نيست از نظر مى گذرانيم.

(بايد) دركى معقول تر از عصمت به ميان آيد و پذيرفته شود كه انسانى بى گناه وجود ندارد. همه با ابليس درگيرند. همه محدوديّت و كاستى دارند و تعهّدشان در اين حدّ است كه مدام بخواهند به صورتى نسبى پيش بروند و خود را تعالى بدهند انبياعليهم‌السلام هم همواره در چالش اخلاقى و معنوى بودند و مى كوشيدند. پيغمبر ما به گفته خود هر روز صد مرتبه توبه و استغفار مى كرد: (انه لَيُغان على قلبى و انى لاستغفر الله كل يوم مأة مرة) و بر اساس صريح آيات، گناهانى داشت كه نيازمند آمرزش آن ها بود، آن همه راز و نياز پر سوز و گداز از پيغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و على بن ابى طالبعليه‌السلام و على بن الحسينعليه‌السلام كه از گناهانشان مى ناليدند، ادا و اطوار و نمايش براى ديگران نبود، واقعاً احساس گناه مى كرده اند و در كار خود سازى و سلوك بوده اند. پس مردمان هم طبيعى است كه گناه بكنند، گناه در طرح خلقت آدمى مندرج است و زندگى انسان در اين سياره، هرگز بدون گناه قابل تصوّر نيست. بنابراين، اين همه مقدس مآبى و زهد فروشى نيز لازم نيست. به تعبير حافظ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جايى كه برق عصيان بر آدم صفى زد |  | بر ما چگونه زيبد دعوى بى گناهى(١٢٨) |

اين جملات آكنده از سخنان حقى است كه از آن، معناى باطلى قصد شده و به نتيجه اى نا ميمون انجاميده است. ما نيز مى پذيريم كه «همه با ابليس درگيرند»، اما بر اين باوريم كه معصومان در اين درگيرى همواره پيروز ميدان بوده اند. اگر پيامبر اكرم از اسلام آوردن شيطان خود سخن مى گويد،(١٢٩) اين نه بدان معنا است كه شيطان از وسوسه نمودن آن حضرت دست برداشته، بلكه به معناى آن است كه هيچ گاه به كام دل خود نرسيده است. آرى، معصومان «همواره در چالش اخلاقى و معنوى بودند» اما به توفيق الهى هيچگاه نلغزيدند (وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿[٧٣](http://tanzil.ir/#17:73)﴾ وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا)(١٣٠) «و چيزى نمانده بود كه تو را از آن چه به سوى تو وحى كرديم گمراه كنند تا غير از آن را بر ما ببندى و در آن صورت تو را به دوستى خود بگيرند. و اگر تو را استوار نمى داشتيم قطعاً نزديك بود كمى به سوى آنان متمايل شوى.»(١٣١) اين نكته نيز قابل پذيرش است كه «آن همه راز و نياز پر سوز و گداز... ادا و اطوار و نمايش براى ديگران نبوده، واقعاً احساس گناه مى كرده اند.» انديشمند بزرگ شيعه، مرحوم اربلى (متوفاى ٦٩٢ هـ ق) يكى از كسانى است كه بر اين حقيقت تأكيد ورزيده و به گفته خود، با تأمل در آن و با عنايات امام موسى بن جعفرعليه‌السلام به نتايج ارزشمندى دست يافته است.(١٣٢) گناهى كه معصومان راه گريزى از آن ندارند و براى جبران آن ناله سر مى دهند. آلودگى به محرّمات الهى نيست. بلكه هر كه در آن درگه مقرّب تر است، معيار دقيق ترى را براى سنجش تخلّفات خود در نظر مى گيرد و چيزى را گناه مى شمارد كه ديگران به سادگى از كنار آن مى گذرند. با مثالى ساده به روشنى مطلب مى افزاييم:

بسيارند كسانى كه از قضا شدن نماز واجب شان اندوهى به خود راه نمى دهند و كم نبوده اند تقوا پيشه گانى كه از به جا نياوردن نمازى مستحبّى ناله سر داده اند و اين زنجيره همچنان ادامه دارد و هيچگاه پايان نمى پذيرد. هر چه بر معرفت و محبّت رهرو راه خدا افزوده گردد، بار سنگين ترى بر دوش خود احساس مى كند و بيش از پيش بر كوتاهى خود در انجام وظيفه ـ آنچنان كه شايسته پروردگار است ـ پى مى برد.(١٣٣) سخن را با كلامى از مرحوم اربلى كه از زاويه اى ديگر بر احساس گناه معصومان نظر انداخته است، پايان مى دهيم.

پيامبران و امامان ـ كه سلام خدا بر آنان باد ـ همواره در ياد خدا به سر مى برند و در بالاترين مراتب قرب الهى ره مى سپردند و پيوسته در اين انديشه بودند كه مبادا لحظه اى از ياد او غافل گردند. پس هر گاه اندكى از اين مرتبه والا فروتر مى آمدند و از سر نياز به امورى همچون خوردن و آشاميدن، روابط زناشويى و يا حلّ و فصل مسائل اجتماعى روى مى آوردند، اين را گناهى بزرگ براى خويش مى شمردند. استغفار و توبه آنان نيز از چنين اعمالى بوده كه خوددارى از آن ها شايسته محبّان و مقرّبان درگاه الهى است. بر اين اساس است كه پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: (حسنات الابرار سيئات المقربين) چه بسا اعمالى كه براى نيكان، پسنديده و براى مقرّبان، ناپسند است.(١٣٤)

# عصمت امامان

ش١٥) شيعيان بر اساس چه دلايلى امامان خود را معصوم مى دانند؟

انديشمندان شيعه براى اثبات عصمت امامان از ادلّه گوناگونى بهره مى برند كه تبيين آن ها نيازمند كتابى پر حجم و مستقل است; چنان كه علامه حلّى با شرح و بسط اين دلايل، بيش از هزار نكته در اين باره فراهم نموده است.(١٣٥) با اين حال، اشاره اى كوتاه به اين ادلّه خالى از فايده نيست و زمينه جستجوهاى بيشتر و عميق تر را فراهم مى سازد.

ش١) جدايى ناپذيرى مقام امامت از عصمت(١٣٦) مقام امامت ـ آن گونه كه از كتاب و سنّت ـ بر مى آيد در رهبرى سياسى جامعه اسلامى خلاصه نمى شود، بلكه دنباله نبوّت و كامل كننده رسالت است.(١٣٧) چنين تصويرى از مسأله، پيامبر و امام را كنار هم مى نشاند و دلايل عقلى عصمت را به قلمرو امامت نيز مى كشاند. با اين تفاوت كه در اين جا، به جاى ابلاغ وحى، از تبيين معارف وحيانى سخن مى رود.

ش٢) قرآن و عصمت امام الف) آيه امامت: قرآن كريم ظالمان را شايسته مقام امامت نمى داند(١٣٨) و با توجه به آن كه در فرهنگ قرآن، هر گناهكارى ظالم خوانده مى شود،(١٣٩) چاره اى جز پذيرش عصمت امام باقى نمى ماند. اين آيه هر چند گفتگوهاى فراوانى برانگيخته، اما روشنى آن به اندازه اى است كه برخى از مفسران اهل سنّت را نيز به اعترافى چنين واداشته است.

(فيه دليلٌ على عصمة الانبياء من الكبائر قبل البعثة و ان الفاسق لا يصلح للامامة)(١٤٠) اين آيه دليل بر آن است كه پيامبران (حتى) پيش از بعثت نيز از گناهان كبيره معصومند و فاسقان شايستگى امامت ندارند.

اين مفسّر نامدار اگر پيش فرضهاى ذهنى خود را كنار مى نهاد، ميان امامت و نبوّت فرقى نمى گذاشت و در بيان شرايط امام، بر عدالتِ تنها بسنده نمى كرد. زيرا در آيه مورد بحث، سخن بر سر آن است كه ظالمان شايستگى دريافت عهد الهى را ندارند. ما نيز مى پذيريم كه عهد الهى، عنوانى است فراگير كه نبوت و امامت، هر دو، را در بر مى گيرد، اما چگونه اين جمله در يكى از مصاديق عهد، لزوم عصمت را نتيجه مى دهد و در مصداق ديگر آن، از حدّ اشتراط عدالت فراتر نمى رود؟

ب) آيه اولى الامر: در آيه اى ديگر، قرآن كريم همگان را به اطاعت از اولى الامر فرا مى خواند و اين گروه را در كنار پيامبر مى نشاند.(١٤١) اين اطاعت به دليل آن كه قيد و شرطى را به همراه ندارد، اطاعتى همه جانبه و بى چون و چرا است و اين مطلب جز با عصمت اولوالامر سازگار نيست; زيرا سرسپردگىِ اين چنينى تنها در برابر كسى سزاوار است كه از كجروى و كج انديشى در امان است و نه تنها در گفتار، بلكه با رفتار خود نيز مردم را جز به آن چه رضاى خداوند است نمى خواند.(١٤٢)

فخر رازى، انديشمند و مفسّر بزرگ اهل سنّت ـ كه به دليل توانايى زياد در شبهه افكنى، امام المشكّكين خوانده مى شود ـ دلالت آيه بر عصمت را مى پذيرد، اما منظور از اولو الامر را نخبگان امّت مى داند;(١٤٣) در حالى كه پيامبر اكرم در پاسخ به پرسشى در اين باره از امامان دوازده گانه شيعه نام مى برد و آنان را جانشين خود و پيشواى مردم معرفى مى كند.(١٤٤)

ج) آيه تطهير: آيه تطهير از ديگر آياتى است كه به روشنى، عصمت اهل بيت را مى نماياند و بر پاكى و طهارت آنان تأكيد مىورزد.(١٤٥) سخن درباره اين آيه نيز فراوان است، اما آن چه به طور گذرا مى توان گفت اين است كه بر اساس اين آيه، اراده ازلى و تخلف ناپذير الهى بر اين تعلّق گرفته است كه هر گونه «رجس» و پليدى را از اهل بيت بزدايد و آنان را پاك گرداند. اين حقيقت، با توجه به اين نكته كه قرآن كريم هر گونه آلودگى ظاهرى و باطنى را رجس مى شمارد،(١٤٦) تفسيرى جز عصمت بر نمى تابد.

ش٣) عصمت اهل بيت در روايات نبوى روايات پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله ، فضايل فراوانى براى اهل بيتعليهم‌السلام بر مى شمارند كه برخى از آنها جز با عصمت آنان سازگار نيست. در اين قسمت از احاديثى كه تنها شيعيان روايتگر آنند در مى گذريم و به نمونه هايى از آنچه در كتب اهل سنّت آمده است، بسنده مى كنيم:

الف) اهل بيت، همراه و همتاى قرآن: در حديث پر آوازه ثقلين، توجّه به دو نكته انديشه حق جويان را به عصمت اهل بيت رهنمون مى گردد: يكى آن كه در اين حديث، كتاب و عترت در كنار يكديگر محور هدايت به شمار آمده اند (ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا) ديگر آن كه در اين روايات بر جدايى ناپذيرى قرآن و عترت تأكيد شده است (لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض) اگر اهل بيت معصوم از گناه و خطا نبودند، پيروى از آنان همواره موجب هدايت نمى گرديد و جدايى ناپذيرى آنان از قرآن، معناى روشنى نمى يافت.(١٤٧)

ب) على بن ابى طالب، مدار و معيار حق: براى داورى ميان انسان هاى عادى، چيزى جز حق را نمى توان محور ارزيابى قرار داد، بايد ابتدا حق را شناخت تا ميزان حقانيّت اشخاص بر اساس نزديكى و دورى به اين محور سنجيده شود: (اعرف الحق تعرف اهله)(١٤٨) تنها كسانى كه خود معيار حق اند و حق برگِرد آنان مى چرخد، معصومانند و امام علىعليه‌السلام به گواهى رسول خدا، از اين گروه است: (على مع الحق و الحق مع على)(١(١٤٩)(اللهم ادِر الحق مع على حيث دار)(١٥٠)

ج) پيروى از اهل بيت، مايه رستگارى: افزون بر حديث معروف سفينه (مثل اهل بيتى مثل سفينة نوح)(١٥١) كه اهل بيت را به كشتى نوح همانند مى كند و رستگارى ابدى را با پيروى از آنان پيوند مى زند، احاديث فراوان ديگرى نيز در اين باره مى توان يافت كه روايت زير نمونه اى از آنها است:

«هر كس مى خواهد زندگى و مرگش همچون حيات و ممات من باشد،... ولايت على و فرزندانش را برگزيند، زيرا آنان هرگز شما را از راه هدايت بيرون نمى برند و به گمراهى نمى كشانند.»(١٥٢)

# عصمت انسان هاى ديگر

ش١٦) آيا مقام عصمت، به پيامبر و ائمه اختصاص دارد؟ چرا؟

در پاسخ به اين پرسش، ابتدا اين نكته را ياد آور مى شويم كه مقام عصمت، به آدميان اختصاص ندارد، بلكه فرشتگان الهى نيز از اين منزلت والا برخوردارند. در تأييد اين سخن، مى توان آيات و روايات فراوانى را شاهد آورد. در اينجا، تنها به نقل دو روايت بسنده مى كنيم:

الف) امير بيان، علىعليه‌السلام در خطبه معروف به اشباح، مطالب گرانقدرى در باره آفرينش فرشتگان بيان نموده اند كه قسمتهايى از آن، چنين است:

آنان را در مقامها كه دارند، امين وحى خود ساخت و رساندن امر و نهيش را به پيامبران، به گردنِ ايشان انداخت. از دودلى و نا باورى نگاهشان داشت... نه تير ناباورى از كمانِ دودلى، ايمانِ استوارشان را نشانه ساخت، و نه سپاه بدگمانى بر اردوىِ ايمان آنان تاخت و نه بيمارى كينه و رشك در آنان رخنه نمود... يقين به او، چنان آنان را از جز خدا بريده كه شيفته اويند تنها آنچه نزد اوست مى خواهند، و از ديگرى نمى جويند... غفلت، عزم استوارشان را سست نكند، و فريبِ شهوت راه همتشان را نزند.(١٥٣)

ب) امام حسن عسكرىعليه‌السلام نيز با استناد به يكى از آيات قرآن، عصمت فرشتگان را اينگونه تبيين مى نمايند.

فرشتگان خدا، به كمك الطاف الهى، از كفر و امور ناپسند، معصوم و در امانند. [چنانكه ]خداوند ـ عزوجل ـ در باره آنها مى فرمايد: «از خداوند در آنچه فرمانشان دهد، سرپيچى نمى كنند و هر چه به ايشان فرمان داده شود، انجام دهند».(١٥٤)

در ميان انسانها نيز، علاوه بر پيامبران و امامان، عصمت فاطمه زهراعليها‌السلام با ادله فراوان قابل اثبات است. چنانكه پيامبر گرامى اسلام، در حديثى كه شيعه و سنى آن را نقل كرده اند، مى فرمايد:

«ان الله تبارك و تعالى يغضب لغضب فاطمة و يرضى لرضاها»(١٥٥) هما نا خداوند تبارك و تعالى به خاطر خشم فاطمه، غضب مى كند و به سبب رضايتِ او خشنود مى گردد.

روشن است كه در صورتى مى توان خشم و غضب يك شخص را ملاك خشنودى و ناخشنودى خداوند دانست كه وى جز به اجراى فرمانهاى الهى نينديشد و نه تنها در عمل، بلكه در فكر و انديشه نيز معصوم باشد. اگر فاطمه زهراعليها‌السلام حتى براى يك بار در عمر خويش، تن به گناه مى داد و يا فكر انجام آن را در سر مى پروراند، پس دست كم يك مورد يافت مى شد كه خشنودى آن حضرت به چيزى تعلق گيرد كه خداوند آن را نمى پسندد; در حالى كه در اين روايت، به صورت كلى، رضايت فاطمهعليها‌السلام محور خشنودى الهى قرار گرفته است.

همچنين يكى از آيات قرآن كريم(١٥٦)، به طهارت و پاكى حضرت مريمعليها‌السلام اشاره دارد. در باره اينكه خداوند، مريمعليها‌السلام را از چه چيزهايى پاك گردانيده، وجوه گوناگونى بيان شده است(١٥٧). به عقيده برخى از مفسران، سزاوارتر آن است كه آيه را داراى معناى عامّ شمرده، وى را از تمام پليديهاى حسّى، معنوى و قلبى، پاك بدانيم.(١٥٨)

مرحوم علامه طباطبايى نيز دلالت آيه بر عصمت مريم را با سياق آيات، سازگارتر مى دانند.(١٥٩)

اين دو نمونه، نشانگر آن است كه عصمت مقامى نيست كه در انحصار انبيا و ائمه قرار داشته، دست ساير انسانها از رسيدن به آن كوتاه باشد; بلكه ديگران نيز مى توانند به برخى از مراتب عصمت، يعنى عصمت از گناه، دست يابند. كم نبوده اند عالمان تقواپيشه اى كه ساليان متمادى نه تنها از حرام، بلكه از امور مكروه نيز چشم پوشيدند و حتى به خوردن و آشاميدن خود نيز رنگ الهى دادند. اميد است كه ما نيز در حد توان، از انجام گناه خود دارى ورزيم و اگر نمى توانيم به آن مقام بار يابيم، دست كم در اين مسير گام برداريم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب دريا را اگر نتوان كشيد |  | هم به قدر تشنگى بايد چشيد |

# عصمت حضرت زهرا عليها‌السلام

ش١٧) عصمت حضرت زهراعليها‌السلام با چه ادلّه اى ثابت مى گردد؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناطقه مرا مگر روح قدس كند مدد |  | تا كه ثناى حضرت سيده نساء كند |
| نفخه قدس بوى او، جذبه انس خوى او |  | منطق او خبر ز (لاينطق عن هوى) كند |
| «مفتقرا» متاب رو از در او به هيچ سو |  | زانكه مس وجود را فضه او طلا كند(١٦٠) |

سلام و درود خدا بر سرور زنان جهان كه تاريخ، گواه زندگىِ سرشار از معنويّت او است و آيه تطهير نشان عصمت او. براى اثبات عصمت حضرت زهراعليها‌السلام ادله گوناگونى به كار مى آيند كه در اينجا برخى از آنها را مورد بررسى قرار مى دهيم :

ش١- آيه تطهير بخشى از آيه ٣٣ سوره احزاب كه به آيه تطهير شهرت يافته، همواره كانون توجه انديشمندان شيعه و سنى بوده و بحث هاى گوناگونى برانگيخته است. همگان بر اين باورند كه اين آيه فضيلت والايى را براى اهل بيت به اثبات مى رساند و انديشمندان شيعه، اين فضيلت را برابر با عصمت مى دانند.

بر اساس اين آيه، اراده تخلّف ناپذير خداوند بر اين تعلّق گرفته است كه هرگونه پليدى را از اهل بيت بزدايد و آنان را به طور كامل پاك و پاكيزه گرداند. چنين برداشتى از آيه با بررسى واژه هاى به كار رفته در آن، همچون اراده، رجس، اذهاب و تطهير تأييد مى گردد و جاى ترديدى براى حق جويان باقى نمى گذارد. جاى آن نيست كه در اين نوشتار كوتاه، به تفصيل درباره چگونگى دلالت آيه بر عصمت اهل بيت سخن برانيم و عمق واژه هاى به كار رفته در آن را بكاويم. از اين رو، به بيان روايتى از پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله كه در كتب اهل سنّت نقل گرديده است، بسنده مى كنيم. بر اساس اين روايت، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله پس از قرائت آيه تطهير فرمودند:

(فأنا و اهل بيتى مطهرون من الذنوب)(١٦١) «پس من و اهل بيتم از گناه پيراسته ايم». بى ترديد، فاطمه زهراعليها‌السلام جزو اهل بيت پيامبر است و اگر در بيان فضيلت او دليل ديگرى نمى داشتيم، همين آيه كافى بود كه او را در صدر زنان عالَم بنشاند. پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله با شيوه هايى به يادماندنى، اهل بيت را به همگان معرفى نموده و راهِ هرگونه توجيهى را بسته است. بر اساس روايات فراوانى كه به حديث كساء شهرت يافته اند، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله پارچه اى را بر روى خود و على و فاطمه و فرزندانشان، حسن و حسين انداخته، جمله (اللهم هؤلاء اهل بيتى) را براى آيندگان به يادگار گذاشتند و در پاسخ به ام سلمه - كه يكى از شايسته ترين همسران پيامبر بود و پيوستن به اصحاب كساء را درخواست مى نمود - فرمودند:

«رحمت خدا بر تو باد. تو همواره به راه خير و رستگارى بوده اى و چقدر من از تو راضى ام! ليكن اين فضيلت ويژه من و اين چند نفر است».(١٦٢)

پيامبر گرامى براى آنكه وظيفه خويش را در تبيين آيات الهى به گونه شايسته اى بجاى آورند، به اين مقدار نيز بسنده نكرده، با به كارگيرى شيوه اى فراموش نشدنى و در مدت زمانى نسبتاً طولانى، آن هم به صورت هر روزه، به معرفى اهل بيت پرداختند. در روايتى از ابن عباس در اين باره آمده است:

«رسول خدا تا نُه ماه، روزى پنج مرتبه، هنگام فرارسيدن وقت نماز به در خانه على بن ابى طالب مى آمدند و مى فرمودند درود و رحمت و بركات خدا بر شما اهل بيت باد. خداوند اراده نموده تا هرگونه پليدى را از شما اهل بيت دور گرداند و به طور كامل و شايسته پاكتان سازد. وقت نماز است، آماده شويد. رحمت خدا بر شما باد».(١٦٣)

ش٢- روايات مربوط به عصمت اهل بيتعليهم‌السلام علاوه بر آيه تطهير، رواياتى كه شيعه و سنى از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله گزارش نموده اند، فضايلى براى اهل بيت برمى شمرد كه جز با عصمت آنان سازگار نيست، چنانكه در حديث معروف ثقلين آمده است:(١٦٤)

(انّى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى، ما ان تمسّكتم بهما لن تضلّوا ابداً، لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض)(١٦٥) «من در ميان شما دو چيز گران بها باقى مى گذارم: كتاب خدا و عترتم. تا وقتى كه به آن دو تمسك كنيد، گمراه نخواهيد شد. هيچگاه اين دو از يكديگر جدا نمى شوند، تا آنگاه كه بر سر حوض (كوثر) بر من وارد گردند».

اگر اهل بيت پيامبر معصوم از گناه و خطا نبودند، پيروى از آنان همواره موجب هدايت نمى گرديد و جدايى ناپذيرى آنان از قرآن، معناى روشنى نمى يافت.

ش٣- روايات مخصوص به عصمت حضرت زهراعليها‌السلام در اينجا نيز از روايات فراوانى مى توان بهره برد، اما تنها به يكى از آنها كه محدّثين شيعه و سنّى روايت نموده اند، بسنده مى كنيم:

(ان الله - تبارك و تعالى - يغضب لغضب فاطمة و يرضى لرضاها)(١٦٦) «همانا خداوند - تبارك و تعالى - با غضب فاطمه غضبناك و با رضايت او خشنود مى شود».

نكته درخور توجه در اين روايت آن است كه رضايت و نارضايتى فاطمه زهراعليها‌السلام محور خشنودى و ناخشنودى خداوند خوانده شده است. و اين حقيقت، جز عصمت همه جانبه آن حضرت، تفسير ديگرى برنمى تابد. خداوند جز به اعمال صالح خشنود نمى گردد و هيچگاه به گناه و سرپيچى از فرمانش رضايت نمى دهد. اگر حضرت زهراعليها‌السلام به گناه دست مى زد و يا حتّى فكر انجام آن را در سر مى پروراند، به چيزى خشنود گرديده بود كه خدا از آن خشنود نيست، در حالى كه در اين روايت، رضايت الهى پيوندى ناگسستنى با خشنودى فاطمهعليها‌السلام يافته است.

اعتراف ضمنى يكى از دانشمندان اهل سنت را پايان بخش اين قسمت مى سازيم. آلوسى - يكى از پرآوازه ترين مفسران اهل سنت - در تفسير آيه ٤٢ سوره آل عمران، از يكسو حضرت مريمعليها‌السلام را معصوم از گناه شمرده، از تمامى پليدى هاى حسّى، معنوى و قلبى پاك مى داند و از سوى ديگر، بر ديدگاه كسانى كه وى را سرور تمامى زنان جهان، از آغاز تا انجام مى شمارند، مى تازد و با اقامه شواهد گوناگونى چنين نتيجه مى گيرد كه اين ويژگى شايسته فاطمه زهراعليها‌السلام است. (١٦٧) پرواضح است كه جمع ميان اين دو سخن، جز با پذيرش عصمت حضرت زهراعليها‌السلام سازگار نيست.

# آيه تطهير

ش١٨) آيا در آيه شريفه تطهير، (لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ) به معناى دفع است يا رفع ؟

اگر اذهاب رجس از اهل بيتعليهم‌السلام را به معناى دفع بگيريم، پس تطهير معنا ندارد. و اگر به معناى رفع باشد، طهارت ذاتى آنها را اثبات نمى كند.

آيه شريفه تطهير(١٦٨) كه به تصريح همگان، فضيلت والايى را براى اهل بيتعليهم‌السلام به اثبات مى رساند،(١٦٩) در كتاب هاى تفسيرى و كلامى از زواياى گوناگون بررسى گرديده و تك تك واژه هاى آن، مورد موشكافى هاى دقيق قرار گرفته است. با اين همه، چه بسا كسانى كه اين آيه را دليل بر عصمت اهل بيت نمى دانند، بر دو تعبير «اذهاب» و «تطهير» انگشت نهاده، بر اين نكته پاى فشارند كه پاك ساختن از پليدى ها(تطهير) و از بين بردن آلودگى ها (اذهاب رجس) نه تنها گواه بر عصمت اهل بيت نيست، بلكه نشانگر آن است كه آنان نيز همچون ديگران، از آلوده شدن به گناه ايمنى ندارند; زيرا اذهاب و تطهير در مورد «رفعِ» پليديهاى موجود به كار مى روند، نه «دفعِ» آنچه كه هنوز تحقق نيافته است.

آنچه اين شبهه را قوت مى بخشد، كاربرد رايج اين دو واژه و معادل هايشان در زبان هاى ديگر است كه غالباً براى رفع ناپاكى هاى موجود به كار مى روند، چنانكه شاعر مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بس كه آلوده عصيان شده دل تا محشر |  | دامنش را نتوان داد به زمزم تطهير |

اما بررسى بيشتر، بر اين پندار خط بطلان مى كشد و اين واقعيت را پيش چشم مى نهد كه دامنه كاربرد اين دو واژه، فراتر از رفع آلودگى موجود بوده، دفع پليدى هاى تحقق نيافته را نيز در بر مى گيرد.

ابتدا سخن را با واژه اذهاب آغاز مى كنيم. شيخ مفيد رحمه‌الله براى توضيح معناى اين كلمه از يكى از مترادفات آن كمك مى گيرد كه در قالب دعا چنين به كار مى رود: «خداوند هر گونه ناگوارى را از شما دور گرداند!» روشن است كه مقصود گوينده تنها برطرف شدن گرفتارى هاى موجود نيست، بلكه مى خواهد كه از آغاز، گَرد بلا بر گِرد او ننشيند.(١٧٠) نحوه كاربرد اين واژه در روايات نيز، شاهدى گويا بر مدعا است. چنانكه پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: (من اطعم اخاه حلاوة اذهب الله عنه مرارة الموت)(١٧١) «هر كس كام برادر مؤمن خود را شيرين سازد، خداوند تلخى مرگ را از وى دور گرداند». پُر واضح است كه منظور از اين سخن، آن نيست كه ابتدا تلخى مرگ را به وى مى چشاند و سپس آن را برطرف مى سازد، بلكه مقصود اين است كه از ابتدا، مرگ براى چنين شخصى گوارا خواهد بود.

وضعيّت واژه «تطهير» از اين نيز روشن تر است(١٧٢) زيرا مشتقات اين كلمه در قرآن كريم كاربرد فراوانى دارد و نگاهى گذرا به آنها، بر آنچه گفته شد مهر تأييد مى زند. در اين ميان، ما به بيان دو آيه بسنده مى كنيم(١٧٣) و در تفسير آنها تنها از كتب اهل سنّت بهره مى گيريم تا گمان نرود كه مفسران شيعه، خواسته يا ناخواسته، اين واژه را همه جا به گونه اى معنا نموده اند كه در آيه تطهير به كارشان آيد ١- در سوره واقعه، در وصف «كتاب مكنون» الهى چنين مى خوانيم:

(لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ).(١٧٤)

يكى از احتمالاتى كه غالب مفسران اهل سنت به آن اشاره كرده اند اين است كه منظور از «مطهرون»، فرشتگان الهى است كه از آغاز آفرينش از وسوسه هاى شيطانى و يا آلودگى به طبيعت جسمانى، پاك و منزّه بوده اند.(١٧٥)

٢- در سوره مدّثّر، پيامبر گرامى اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله چنين مورد خطاب قرار مى گيرد: (وثيابك فطهِّر)(١٧٦) مفسران براى اين آيه نيز معانى گوناگونى بر شمرده اند كه از جمله آنها اين است كه مقصود از لباس، همين لباس ظاهرى است و منظور از تطهير يا اين است كه پيامبر و ديگر مسلمانان بايد لباس آلوده به نجاست را شستشو دهند (رفع) و يا آنكه برخلاف شيوه رايج در دوران جاهليّت، لباس هاى خود را كوتاه نموده، بر زمين نكشانند تا آلوده به نجاست نگردد(دفع).(١٧٧)

اين مفسرين عرب زبان در تفسيرهاى خود بر احاديثى اعتماد نموده اند كه زبان مادرىِ غالب راويان آنها نيز عربى بوده است و هيچكدام از آنها استفاده از واژه تطهير در مورد دفع آلودگى هاى تحقق نيافته را ناسازگار با شهود زبانى خود نمى ديده اند، اما متأسفانه برخى از آنها وقتى كه به آيه معروف تطهير رسيده اند، همه سخنان خود و مفسران ديگر را از ياد برده و بر اين نكته پافشارى كرده اند كه نمى توان واژه تطهير را درباره كسى كه پيوسته پالوده از گناه و خطا بوده است، به كار گرفت! (١٧٨)

# امام علىعليه‌السلام و اعتراف به خطا

ش١٩) اميرالمؤمنينعليه‌السلام در نهج البلاغه مى فرمايد:

(فانّى لست فى نفسى بفوق ان اخطىء) اين چگونه با عصمت ائمهعليهم‌السلام سازگار است؟

پيش از آنكه به پاسخ بپردازيم، ترجمه قسمتى از خطبه مورد پرسش را زينت بخش گفتار خويش مى سازيم:

با من چنان كه با سركشان گويند سخن مگوييد و چونان كه با تيزخويان كنند از من كناره مجوييد و با ظاهر آرايى آميزش مداريد و شنيدن حق را بر من سنگين مپنداريد... پس، از گفتن حق يا راى زدن در عدالت باز مايستيد، كه من از پيش خود نه برتر از آنم كه خطا كنم و نه در كار خويش از خطا ايمنم، مگر اينكه خدا مرا در اين كار كفايت كند كه از من بر آن تواناتر است.(١٧٩)

براى دستيابى به پاسخ اين پرسش، توجه به چند نكته ضرورى است:

ش١) براى آن كه از هرگونه پيش داورى در امان بمانيم و حقيقت انديشه امام علىعليه‌السلام را دريابيم، بايد به همه سخنان پيشوايان دينى يكجا نظر اندازيم و گفتارهاى متشابه را در پرتو محكمات تفسير نماييم. در اينجا از ميان روايات فراوانى كه در خوان گسترده معارف اهل بيت يافت مى شود،(١٨٠) تنها به ترجمه روايتى از اميرمؤمنان علىعليه‌السلام بسنده مى كنيم كه در آن، امام را از هرگونه لغزشى در امان مى خواند و روى گردانى مردم از معصومين را موجب شگفتى مى داند.

امام از تمامى گناهان معصوم است... در بيان حكم الهى لغزشى ندارد و در پاسخ به خطا نمى رود و از سهو و فراموشى به دور است... (شگفتا كه مردم) از اينان ـ كه خداوند اطاعت از آنان را واجب نموده و از لغزش و فراموشى در امانند ـ روى برتافتند و احكام الهى را از اهلش فرا نگرفتند.(١٨١)

ش٢) عصمت از خطا رابطه اى جدايى ناپذير با علم معصومان دارد.(١٨٢) اميرمؤمنان، به گفته خود، راه هاى آسمانى را بهتر از راه هاى زمينى مى شناسد(١٨٣) و از آغاز و انجام كار هر كس مى تواند گزارش دهد: «به خدا اگر خواهم هر يك از شما را خبر دهم كه از كجا آمده و به كجا رود و سرانجام كارهاى او چه بود، توانم. ليكن ترسم كه درباره من به راه غلوّ رويد و مرا بر رسول خداعليه‌السلام تفضيل نهيد».(١٨٤) كسى كه گستره دانشش چنين است، چگونه نمى تواند راه برون شوى از خطا بيابد؟

ش٣) آنچه در بررسى فراز ياد شده، رهزن انديشه برخى از نويسندگان(١٨٥) قرار گرفته، ناديده انگاشتن قيدهايى است كه در آن به كار رفته است. امام علىعليه‌السلام از يك سو با بهره گيرى از قيد «فى نفسى» بر اين نكته انگشت مى گذارند كه هيچ كس بدون دستگيرى هاى الهى گريزى از خطا ندارد. و از سوى ديگر با جمله «مگر آنكه خدا مرا در اين كار كفايت كند» همين نكته را با صراحت بيشترى بيان داشته، پديده عصمت را برخاسته از توفيق الهى مى شمارند.(١٨٦)

نكته در خور توجه آن است كه عصمت، به معناى بى نيازى از تأييدات الهى نيست. چنانكه خداوند متعال در قرآن كريم خطاب به پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: «گر تو را استوار نمى داشتيم، قطعاً نزديك بود كمى به سوى آنان متمايل شوى».(١٨٧) و نيز از زبان حضرت يوسف اين سخن را گزارش مى دهد كه اگر رحمت پروردگار نباشد، از چنگال نفسِ بدفرما نتوان رست: (و ما ابرّىء نفسى ان النفس لامّارة بالسوء الا ما رحم ربّى).(١٨٨)

به طور كلى، پيشوايان دين همواره كمالات ويژه خود را برخاسته از توفيق الهى مى شمارند; چنان كه انبياء در برابر مردمى كه بشر بودن آنان را بر نمى تافتند و برخوردارى از وحى را در خور انسان نمى دانستند، بر فضل و عنايات خدا تكيه زده، مى گفتند:

(إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّـهِ وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).(١٨٩)

ما جز بشرى مثل شما نيستيم، ولى خدا بر هر يك از بندگانش كه بخواهد منّت مى نهد.

# نقش شيعه در رواج انديشه عصمت

ش٢٠) شيعيان تا چه اندازه در پيدايش و رواج اعتقاد به عصمت نقش داشته اند؟

انديشه عصمت، بيش از هر چيز، ريشه در كتاب و سنّت دارد. قرآن كريم براى بيان پاكى و طهارت انبيا و اولياء هر چند واژه عصمت را به كار نگرفته، اما با تعبيرهاى گوناگون بر اين حقيقت تأكيد ورزيده است. براى مثال، از ديدگاه قرآن كريم پيامبران الهى به مقام «مخلَصين» بار يافته اند(١٩٠) و اينان كسانى اند كه شيطان راهى براى گمراهى آنان ندارد.

(قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاُغوينَّهُم اَجْمَعينَ اِلاّ عِبادَكَ مِنْهُم الُمخلَصين:)(١٩١)

گفت (سوگند) به عزّت تو كه همگى آنان را گمراه خواهم ساخت، مگر از ميان آنان، آن بندگانت را كه اخلاص يافته اند.

سيره عملى پيامبر و احاديث آن حضرت نيز جايى براى ترديد در درستى و اصالت اين باور باقى نمى گذارد. چنان كه انديشمند بزرگ اهل سنّت، جلال الدين سيوطى، در تفسير آيه ٣٣ سوره احزاب، اين روايت را از پيامبر گرامى اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله گزارش مى كند: (فَاَنا و اهل بيتى مطهّرون من الذنوب)(١٩٢) «من و اهل بيتم از گناه پيراسته ايم».

امامان معصوم ـ كه بر اساس احاديث فراوان، همتاى قرآن و مفسّر واقعى آن خوانده شده اند ـ در ترويج اين اعتقاد كوشيده و به پرسش ها و شبهات مربوط به آن، پاسخ گفته اند. متأسفانه، برخى از خاور شناسان و نيز روشنفكران اهل سنّت با ناديده گرفتن پيشينه تاريخى اين مسأله و چشم فرو بستن از ده ها آيه و روايت، اين شبهه را در انداخته اند كه شيعيان به منظور بالا بردن مقام امامان خويش، انديشه عصمت را ساخته و به ترويج آن پرداخته اند.(١٩٣) اين گروه وقتى با اين حقيقت روبرو مى گردند كه انديشمندان سنّى نيز از دير باز از عصمت پيامبران جانبدارى نموده و نوشته هاى فراوانى در اين باره به يادگار گذاشته اند، آنان را نيز سيراب شده از همين آبشخور به شمار آورده، مى گويند هر چند به طور كلّى معتقدات شيعه از نظر اهل سنّت مردود بوده است، تشيّع نفوذى قوى در بخش هايى از افكار و اعمال اهل سنّت داشته است... سنّيان عقيده به نور الهى و معصوميّت امام را اتخاذ كرده و نه فقط على، بلكه مولاى على، حضرت محمدعليه‌السلام را مشمول آن نموده(اند).(١٩٤)

همچنين، برخى از نويسندگانى كه در جرگه شيعيانند و خواستار بازنگرى در انديشه عصمت معصومان، متكلمان شيعه را به بزرگ نمايى اين مقام متّهم مى سازند و در تحليلى مشابه با گروه پيشين مى گويند:

در قضيه عصمت، اعتقاد متكلمان شيعه روى هم رفته، خيلى بيش از ديگران اغراق آلود بوده است. شايد براى اينكه بتوانند از اين قِبَل در كنار انبيا، از ائمه مذهب خود نيز سيمايى مافوق بشرى و اسطوره اى تصوير بكنند.(١٩٥)

سخنان ياد شده از آنجا كه بيشتر به بافته هاى ذهنى مى ماند تا يافته هاى عينى، چندان نياز به پاسخگويى ندارد. با اين همه، چند نكته را در نقد آن، يادآور مى شويم:

ش١) چنانكه گذشت، خاستگاه اصلى انديشه عصمت آيات قرآن كريم و روايات پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله است و دست كم برخى از مراتب آن، با دليل عقلى نيز اثبات مى گردد; از اين رو، چنين ريشه يابى هايى از واقع بينى به دور است.

ش٢) دفاع اهل بيت از عصمت پيامبران كمتر از عصمت امامان نبوده است، چنانكه امام رضاعليه‌السلام در مجلس مأمون به گونه اى گسترده به پرسش هاى مربوط به عصمت انبيا پاسخ گفته و در دفاع از پاكى و طهارت آنان كوشيده است.(١٩٦) پرداختن به عصمت امام نيز پس از مسلّم انگاشتن عصمت پيامبران صورت گرفته است; يعنى اينگونه روايات در پى آنند كه همان عصمتى را كه همگان درباره انبيا پذيرفته اند، براى ائمه اهل بيت نيز به اثبات برسانند.(١٩٧)

ش٣) پيروى اهل سنّت از شيعيان بسيار دور از ذهن و ناسازگار با واقعيت هاى تاريخى است. چگونه مى توان گفت «سنّيان عقيده به نور الهى و معصوميت امام را اتخاذ كرده و نه فقط على، بلكه مولاى على، حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله را مشمول آن نموده(اند)»؟ اين سخن به خوبى نمايانگر سستى و بى پايگى چنين تحليل هايى است، زيرا اولا: اهل سنّت، جز شمار اندكى از آنان، همچون برخى از معتزليان،(١٩٨) علىعليه‌السلام را معصوم نمى دانند. ثانياً: اگر اعتقاد به عصمت بدعتى در دين به شمار مى رفت، سنيّان آن را دستاويزى محكم براى مبارزه با شيعه قرار مى دادند و از اين فرصت استثنايى بيشترين بهره را مى بردند، نه اينكه خود از آنان دنباله روى نمايند.

ش٤) تلاش بسيارى از انديشمندان سنّى در دفاع از عصمت پيامبران، كمتر از كوشش شيعيان نبوده است، چنان كه فخر رازى (٦٠٤ـ٥٤٤ هـ ق)، افزون بر نگارش كتاب «عصمة الانبياء»، در جاى جاى تفسير گسترده و پر حجم خود بر قرآن كريم، چنان از اين باور بنيادى جانبدارى نموده كه شگفتى برخى از نويسندگان معاصر(١٩٩) و تأسّف بعضى ديگر از آنها(٢٠٠) را بر انگيخته است. نه تنها اين انديشمند قرن پنجم هجرى، بلكه حتّى مسلمانان قرن اول نيز سخنانى در اين باره به جا گذاشته اند; چنان كه خليفه اول در خطبه مربوط به آغاز خلافت خود مى گويد:

(ان رسول الّله صلى‌الله‌عليه‌وآله خَرَج من الدنيا و ليس احدٌ يُطالبه بضربة سَوط فَما فوقها و كان معصوماً من الخطأ).(٢٠١) رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله در حالى از دنيا رحلت فرمود كه وامدار هيچكس نبود و حتّى ضربه اى تازيانه به ناحق بر كسى ننواخته و معصوم از خطا بود.

# مــنـــابـــع و مـآخـذ مــنـــابـــع و مـآخـذ

الف) فارسى ش١ـ «آخرت و خدا، هدف بعثت انبياء» مهدى بازرگان، كيان، (شماره ٢٨، آذر، دى و بهمن ١٣٧٣ ش) ص ٦١ـ٤٦

ش٢ـ آموزش عقايد، محمد تقى مصباح يزدى، تهران، سازمان تبليغات اسلامى، هشتم، ١٣٧٣ ش

ش٣ـ اسرار الحكم، ملا هادى سبزوارى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، دوم، ١٣٥١، ش

ش٤ـ اسلام، بررسى تاريخى، هيلتون گيب، ترجمه منوچهر اميرى، تهران، انتشارت علمى و فرهنگى، ١٣٦٧ ش

ش٥ـ اسلام شناسى، على مير فطروس، فرانسه و كانادا، انتشارات فرهنگ، يازدهم، ١٩٨٩ م

ش٦ـ الهيات مسيحى، هنرى تيسن، ترجمه ميكائيليان، بى جا، انتشارات حيات ابدى، بى تا

ش٧ـ امامت و رهبرى، مرتضى مطهرى، تهران، صدرا، دهم، ١٣٦٨ ش

ش٨ـ امام شناسى، محمد حسين طهرانى، تهران، حكمت، ١٤١٥ ق

ش٩ـ انيس الموحدين، ملا مهدى نراقى، بى جا، بى نا، بى تا

ش١٠ـ اوصاف الاشراف، خواجه نصير الدين طوسى، تهران، انتشارات كتابخانه طهران، ١٣٠٦ ش

ش١١ـ بازخوانى قصه خلقت، حسن يوسفى اشكورى، تهران: قلم، ١٣٧٦، ش

ش١٢ـ بررسى مسائل كلى امامت، ابراهيم امينى، قم: دار التبليغ، دوم، بى تا

ش١٣ـ بسط تجربه دينى، عبدالكريم سروش، كيان، شماره ٣٩، آذر و دى ١٣٧٦ ش، ص ١١ـ٤

ش١٤ـ پرسش ها و پاسخ هاى مذهبى، ناصر مكارم شيرازى و جعفر سبحانى، قم، انتشارات نسل جوان، ١٣٥٢ ش

ش١٥ـ پژوهش هايى درباره قرآن و وحى، صبحى صالح، ترجمه محمد مجتهد شبسترى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى سوم، ١٣٧٣ ش

ش١٦ـ پژوهشى در عصمت معصومان(عليهم السلام)، احمد حسين شريفى و حسن يوسفيان، قم و تهران، پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى، ١٣٧٧ ش

ش١٧ـ پلوراليسم دينى، ميزگرد، محمد مجتهد شبسترى و ديگران، كيان، شماره ٢٨، آذر، دى و بهمن ١٣٧٣ ش، ص ٢٥ـ٣

ش١٨ـ پيام قرآن، ناصر مكارم شيرازى و ديگران، قم، هدف، دوم، ١٤١٠ ق

ش١٩ـ تاريخ شخصيت و صفات پيغمبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله ، عباس صفائى، قم، دنيا، ١٣٧٩ ق

ش٢٠ـ تجربه دينى; وين پراودفوت، ترجمه عباس يزدانى، قم: مؤسسه طه، ١٣٧٧ ش

ش٢١ـ تحقيقى در دين يهود; جلال الدين آشتيانى، بى جا: دفتر نگارش دوم، ١٣٦٨ ش

ش٢٢ـ تصوف و تشيّع، هاشم معروف الحسنى، ترجمه محمدصادق عارف، مشهد: بنياد پژوهش هاى اسلامى، ١٣٦٩ ش

ش٢٣ـ تفسيرالميزان; علامه طباطبايى، ترجمه سيدمحمدباقر موسوى همدانى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، بى تا

ش٢٤ـ تفسير موضوعى قرآن كريم; عبدالله جوادى آملى، ج ٩ (سيره علمى و عملى حضرت رسول اكرم)، قم: اسراء، ١٣٧٤ ش

ش٢٥ـ تنزيه انبيا از آدم تا خاتم; محمدهادى معرفت، قم: نبوغ، ١٣٧٤ ش

ش٢٦ـ جهان مذهبى; رابرت وير، ترجمه عبدالرحيم گواهى، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٧٤ ش

ش٢٧ـ دين و جامعه; مقصود فراستخواه، تهران: شركت سهامى انتشار، ١٣٧٧ ش

ش٢٨ـ ديوان اشعار; محمدحسين غروى اصفهانى، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٣٨ ش

ش٢٩ـ راه سعادت; (اثبات نبوت); ابوالحسن شعرانى، تهران: كتابفروشى صدوق، سوم، ١٣٦٣ ش

ش٣٠ـ راهنماشناسى; محمدتقى مصباح يزدى، تهران، اميركبير، ١٣٧٥ ش

ش٣١ـ رساله دين شناخت; احمدنراقى، تهران: طرح نو، ١٣٧٨ ش

ش٣٢ـ صحيفه علويه لمولانا الامام على بن ابى طالبعليه‌السلام ; گردآورى و ترجمه سيدهاشم رسولى محلاتى، تهران انتشارات اسلامى، چهارم ١٣٧٧ ش

ش٣٣ـ عقل و اعتقاد دينى; مايكل پترسون و ديگران، ترجمه احمد نراقى و ابراهيم سلطانى، تهران: طرح نو، دوم، ١٣٧٧ ش

ش٣٤ـ علم امام; محمدحسين مظفر، ترجمه على شيروانى، تهران: الزهراء، بى تا

ش٣٥ـ علم و دين; ايان باربور، ترجمه بهاءالدين خرمشاهى، تهران: مركز نشر دانشگاهى، ١٣٦٢ ش

ش٣٦ـ فربه تر از ايدئولوژى، عبدالكريم سروش، تهران: صراط، ١٣٧٣ ش

ش٣٧ـ فلسفه دين، ال گيلرنورمن، ترجمه حميدرضا آيت اللهى، تهران: حكمت، ١٣٧٥ ش

ش٣٨ـ فلسفه وحى و نبوت; محمد رى شهرى، قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٦٦ ش

ش٣٩ـ كلام مسيحى; توماس ميشل، ترجمه حسين توفيقى، قم: مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، ١٣٧٧ ش

ش٤٠ـ كليات سعدى، تهران اميركبير، هشتم، ١٣٦٩ ش

ش٤١ـ گنجينه اى از تلمود; كهن راب، ترجمه امير فريدون گرگانى، بى جا، بى تا

ش٤٢ـ گوهر مراد; عبدالرزق لاهيجى، تصحيح زين العابدين قربانى، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٧٢ ش

ش٤٣ـ مثنوى معنى; جلال الدين مولوى، تهران: نگاه و علم، پنجم ١٣٧٣ ش

ش٤٤ـ «مدرنيسم و وحى» محمد مجتهد شبسترى، كيان، شماره ٢٩ (اسفند ٧٤ و فرودرين ٧٥) ص ١٩ ـ ١٨

ش٤٥ـ ممّدالهمم در شرح فصول الحكم; حسن حسن زاده آملى، تهران: وزارت و ارشاد اسلامى، ١٣٧٨ ش

ش٤٦ـ منتهى الامال; شيخ عباس قمى، بى جا: بى نا، بى تا

ش٤٧ـ منشور جاويد; جعفر سبحانى، قم: مؤسسة المنار، ١٤١٧ ق

ش٤٨ـ نهج البلاغه، ترجمه سيد جعفر شهيدى، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، چهارم، ١٣٧٢ ش

ش٤٩ـ ولايت فقيه; عبدالله جوادى آملى، تهران: رجاء، دوم، ١٣٦٨ ش

ش٥٠ـ هرمنوتيك، كتاب و سنت; محمد مجتهد شبسترى، تهران طرح نو، ١٣٧٥ ش

ب) عربى ش٥١ـ اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات; محمدبن الحسن الحرّالعاملى، قم: المطبعة العلمية، ١٤٠٤ ق

ش٥٢ـ الاحتجاج; احمد بن على الطبرسى، بيروت: مؤسسة الاعلى للمطبوعات، الثانية، ١٤١٠ ق

ش٥٣ـ الاديان الحيّة، اديب صعب، بيروت: دارالنهار للنشر، الثانية، ١٩٩٥

ش٥٤ـ الارشاد; الشيخ المفيد، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الثالثة، ١٣٩٩ ق

ش٥٥ـ ارشاد الطالبين الى نهج المترسدين; الفاضل المقداد السيورى، قم: مكتبة آية الله المرعشى، ١٤٠٥ق

ش٥٦ـ اسد الغابة فى معرفة الصحابة; عز الدين ابن الثير الجزرى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ ق

ش٥٧ـ الاصابة فى تمييز الصحابة; احمد بن حجر العسقلانى، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا

ش٥٨ـ اضواء على السنة المحمدية; محمود ابوريه، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الخامسة، بى تا

ش٥٩ـ اظهار العقيدة السنيه بشرح العقيدة الطحاوية; عبدالله الهروى، بيروت: دارالمشاريع، الثانية، ١٤١٦ ق

ش٦٠ـ الالفين فى امامة امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام; العلامة الحلى، تعليق حسن اعلمى، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الثالثة، ١٤٠٢ ق

ش٦١ـ الالهيات; جعفر سبحانى، قم: المركز العالمى للدراسات الاسلامية، الثالثة، ١٤١٢ ق

ش٦٢ـ الامامة و الولاية فى القران الكريم; جمعى از نويسندگان، قم: مطبعة الخيام، ١٣٩٩ ق

ش٦٣ـ انوار الملكوت فى شرح الياقوت; العلامة الحلى، تعليق محمد نجفى، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٣٨ ق

ش٦٤ـ بحار الانوار; محمد باقر المجلسى، بيروت: دار احياء التراث العربى، الثانية، ١٤٠٣ ق

ش٦٥ـ البداية و النهاية; اسماعيل ابن كثير، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا

ش٦٦ـ تاريخ الطبرى (تاريخ الامم و الملوك); محمد بن جرير الطبرى، مصر: مطبعة الكبرى الاميريّه، ١٣٢٨ ق

ش٦٧ـ تاريخ بغداد; احمد الخطيب البغدادى، قاهرة: مطبعة السعادة، ١٣٤٩ ق

ش٦٨ـ التعرف لمذهب اهل التصرف; ابو بكر محمد الكلابادى، قاهرة: المكتبة الازهرية للتراث، الثالثة، ١٤١٢ ق

ش٦٩ـ تفسير البيضاوى; عبدالله بن عمر البيضاوى، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٠ ق

ش٧٠ـ تفسير القمى; على بن ابراهيم القمى، قم: انتشارات كتابفروشى علامه، بى تا

ش٧١ـ التفسير الكبير; فخر الدين الرازى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ ق

ش٧٢ـ تفسير نور الثقلين; عبد على العروسى الحويزى، قم: المطبعة العلمية، بى تا

ش٧٣ـ تلخيص الشافى; الشيخ الطوسى، تعليق سيد حسين بحر العلوم، نجف: مطبعة الآداب، الثانية، ١٣٨٣ ق

ش٧٤ـ تلخيص المحصل; نصير الدين الطوسى، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامى دانشگاه مك گيل، ١٣٥٩ ش

ش٧٥ـ تنزيه الانبياء; السيد المرتضى علم الهدى، بى جا، بى نا، بى تا

ش٧٦ـ الجامع الصحيح (سنن الترمذى); محمد بن عيسى الترمذى، قاهرة: دار الحديث، بى تا

ش٧٧ـ الجواهر الكلامية فى العقيدة الاسلامية; طاهرة الجزائرى، قاهرة: دار الفكر العربى، ١٩٩٥ م

ش٧٨ـ خصائص امير المؤمنين; احمد بن شعيب النسائى، قاهرة: مطبعة التقدم، ١٣٤٨ ق

ش٧٩ـ الدار المنثور فى التفسير بالمأثور; جلال الدين السيوطى، بيروت: محمد امين دمج، بى تا

ش٨٠ـ دلائل الصدق; محمد حسن المظفر، قاهرة: دار المعلم، الرابعة، ١٣٩٨ ق

ش٨١ـ ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى; احمد المحب الطبرى، قاهرة: مكتبة القدسى، ١٣٥٦ ق

ش٨٢ـ الرسالة القسيريّه فى علم التصوف; عبدالكريم بن هوازن قسيرى، بيروت، دار الكتاب العربى، بى تا

ش٨٣ـ روح المعانى; السيد محمود الالوسى، بيروت: دار احياء التراث العربى، الرابعة، ١٤٠٥ ق

ش٨٤ـ السنن الكبرى; احمد بن الحسين البيهقى، بيروت: دار المعرفة، بى تا

ش٨٥ـ السيرة الحلبية; على بن برهان الدين الحلبى، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا

ش٨٦ـ السيرة النبوية; اسماعيل بن كثير، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا

ش٨٧ـ شرح الشفا للقاضى عياض; الملا على القارى، دمشق: مؤسسة دار العلوم لخدمة الكتاب الاسلامى، بى تا

ش٨٨ـ شرح المقاصد; سعدالدين التفتازانى، قم: منشورات الشريف الرضى، ١٤٠٩ ق

ش٨٩ـ شرح نهج البلاغة; ابن ابى الحديد، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار احياء التراث العربى، الثانية، ١٣٨٧ ق

ش٩٠ـ شرح نهج البلاغه; ابن ميثم البحرانى، بى جا: مؤسسة النصر، ١٣٨٤ ق

ش٩١ـ صحيح مسلم; مسلم بن الحجاج القسيرى، مصر: مؤسسة عز الدين، ١٤٠٧ ق

ش٩٢ـ الصحيح من سيرة النبى الاعظم (ص); جعفر مرتضى العاملى، قم: جامعه مدرسين، الثانية، ١٤٠٢ ق

ش٩٣ـ الصراط المستقيم الى مستحق التقديم; على بن يونس العاملى النباطى، بى جا: المكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ ق

ش٩٤ـ الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقة; احمد ابن حجر المكى، قاهرة: مكتبة القاهرة الثانية، ١٣٥٨ ق

ش٩٥ـ ضحى الاسلام; احمد امين، بيروت: دار الكتاب العربى، العاشرة، بى تا

ش٩٦ـ الطبقات الكبرى; محمد ابن سعد، بيروت: دار بيروت، ١٤٠٥ ق

ش٩٧ـ العصمة; كمال الحيدرى، تحرير محمد قاضى، قم: مؤسسة النهار، ١٤١٧ ق

ش٩٨ـ «عصمة الانبياء عند المذاهب الاسلامية» يعقوب الجعفرى، رسالة التقريب، العدد الثانى (محرم الحرام ١٤١٤ ق)، ص ١٤٣ ـ ١٣٢

ش٩٩ـ عقائد الامامية; محمد رضا المظفر، تهران: مكتبة نينوى الحديثة، بى تا

ش١٠٠ـ عقيدة الشيعة; دوايت م. رونلدسن، بيروت: مؤسسة الهنيد، الثانية، ١٤١٠ ق

ش١٠١ـ عيون اخبار الرضا; الشيخ الصدوق، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٩٠ ق

ش١٠٢ـ الغدير; عبدالحسين الامينى، تهران: دار الكتب الاسلامية، الثانية، ١٣٦٦ ش

ش١٠٣ـ قاموس الرجال; محمد تقى التسترى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، الثانية، ١٤١٤ ق

ش١٠٤ـ قواعد المرام فى علم الكلام; ابن ميثم البحرانى، قم: مكتبة آية الله المرعشى، ١٣٩٨ ق

ش١٠٥ـ الكافى; محمد بن يعقوب الكلينى، تهران: دار الكتب الاسلامية، الخامسة، ١٣٦٣ ش

ش١٠٦ـ الكشاف; محمود الزمخشرى، بيروت: دار الكتاب العربى، الثالثة، ١٤٠٧ ق

ش١٠٧ـ كشف الغمة فى معرفة الائمة; على بن عيسى الاربلى، بيروت: دار الكتب الاسلامى، ١٤١٠ ق

ش١٠٨ـ كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد; العلامة الحلى، قم: النشر الاسلامى، الرابعة، ١٤١٣ ق

ش١٠٩ـ كنز العمال; على بن حسام الدين المتقى الهندى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق

ش١١٠ـ مجمع البحرين; فخر الدين الطريحى، تحقيق احمد الحسينى، بيروت: مؤسسة الوفاء، الثانية، ١٤٠٣ ق

ش١١١ـ مجمع البيان ; الفضل بن الحسن الطبرسى، تهران: ناصر خسرو، الثانية، بى تا

ش١١٢ـ مجمع الزوائد و منبع الفوائد; على بن ابى بكر الهيثمى، بيروت: دار الكتاب، الثانية، ١٩٦٧ م

ش١١٣ـ المستدرك على الصحيحين; الحاكم النيسابورى، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا

ش١١٤ـ مسند احمد بن حنبل، بى جا: بى نا، بى تا

ش١١٥ـ مصنفات الشيخ المفيد، ج ٤، ٥ و ٦، قم: المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ ق

ش١١٦ـ معانى الاخبار; الشيخ الصدوق، تصحيح على الكبر الغفارى، قم: انتشارات اسلامى، ١٣٦١ ش

ش١١٧ـ مفاهيم القران; جعفر السبحانى، بيروت: دار الاضواء، الثانية، ١٤٠٦ ق

ش١١٨ـ مقارنة الاديان; احمد شلبى، ج٣ (الاسلام)، مصر: مكتبة النهضة المصريّة، الثامنة، ١٩٨٩ م

ش١١٩ـ مقارنة الاديان، بحوث و دراسات; محمد الشرقاوى، قاهرة: دار الهداية، ١٤٠٦ ق

ش١٢٠ـ مقالات الاسلاميين; على بن اسماعيل الاشعرى، بى جا، دار الحداثة، الثانية، ١٤٠٥ ق

ش١٢١ـ مقاييس اللغة; احمد بن فارس، بيروت: دار الاسلامية، ١٩٩٠ م

ش١٢٢ـ الملل و النحل; محمد بن عبدالكريم الشهرستانى، قم: الرضى، الثالثة، ١٣٦٧ ش

ش١٢٣ـ من العقيدة الى النورة; حسن حنفى، بيروت: دار التنوير، ١٩٨٩ م

ش١٢٤ـ منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغه; حبيب الله الهاشمى الخوئى، تهران: مكتبة الاسلامية، ١٣٨٣ ق

ش١٢٥ـ المواقف; عضد الدين الايجى، بيروت: عالم الكتب، بى تا

ش١٢٦ـ موسوعة الامام على بن ابى طالب; محمد الريشهرى، قم: دار الحديث، ١٤٢١ ق

ش١٢٧ـ ميزان الاعتدال; محمد بن احمد الذهبى، بى جا: دار الفكر العربى، بى تا

ش١٢٨ـ ميزان الحكمة; محمدريشهرى، تهران: مكتب الاعلام الاسلامى، الثالثة، ١٣٧٠ ش

ش١٢٩ـ الميزان فى تفسير القران; محمد حسين الطباطبائى، قم: جامعه مدرسين، بى تا

ش١٣٠ـ الميزان فى مقارنة الاديان; محمد عزت الطهطاوى، بيروت: الدار الشامية، ١٤١٣ ق

ش١٣١ـ نهج الحق فى كشف الصدق; العلامة الحلى، قم: دار الهجرة، ١٤٠٧ ق

ش١٣٢ـ الهدى الى دين المصطفى; محمد جواد البلاغى، قم: دار الكتب الاسلامية، بى تا

ش١٣٣ـ ينابيع المودّة; سليمان بن ابراهيم البلخى القندوزى، اسلامبول: مطبعة اختر، ١٣٠١ ق

ج) انگليسى ٤٨١-٢٨١ pp ,٤V ,malsI fo aideapolcycnE ehT ,gnuledaM .W ; "amsI"

ehT ,ttocS drahciR yb hcnerF morf .snarT ,itawanA segroeG ; "hamsI" - .٦٦٤-٤٦٤ pp,٧V ,noigileR fo aidepolcycnE,noigileR fo

aidepolcycnE ehT ,ikaJ yelnatS; "noigileR dna ecneicS" - .٣٣١-١٢١ pp ,٣١V

# پاورقي ها

ش١- قرآن كريم، سوره هود: ٤٣ (ترجمه الهى قمشه اى)

ش٢- مائده: ٦٧

ش٣- ميزان الحكمة، ج ٦، ص ٣٤٢

ش٤- همان، ص ٣٤٣

ش٥- ر.ك: مقاييس اللغة، ج ٤، ص ٣٣١، و بحارالانوار، ج ١٧، ص ٩٤

ش٦- بحارالانوار، ج ٢٥، ص ٢٠١، و ينابيع المودة، ب ٧٧، ص ٤٤٥

ش٧- موسوعة الامام على بن ابى طالب، ج ٢، ص ٢٤٨

ش٨- ر.ك: عصمة الانبيا (رسالة التقريب، العدد الثانى) ص ١٣٣

ش٩- ر.ك: پژوهشى در عصمت معصومان، ص ١١٤ـ١٠٩ و ١٦٠ـ١٥٧ و ٢٠٧ـ١٩٦ و ٣٠٦ـ٢٨٥

ش١٠- الدر المنثور، ج ٥، ص ١٩٩

ش١١- برخى از نويسندگان از آن جا كه نتوانسته اند راهى براى جمع ميان اختيارى بودن عصمت و دليل برترى معصومان بيابند، بهتر آن ديده اند كه اصل اين فضيلت را انكار كنند. بر اساس اين ديدگاه «اگر پيامبر معصوم باشد، در كارهايى كه انجام مى دهد يا از آن ها دست مى كشد، امتيازى بر ديگران نخواهد داشت، اما زندگى غير معصومانه پيامبر، شأن و منزلت او را بالا مى برد و نشانه اين است كه در جهاد اكبر و مبارزه با نفس امّاره موفق بوده و در غالب اوقات، راه و هدف درست را شناخته و از آن پيروى كرده است». ر.ك: مقارنة الاديان، ج ٣، ص ١٢٦

ش١٢- مثنوى معنوى، دفتر سوم، ابيات ٩ـ٣٢٨٧

ش١٣- راهنماشناسى، ص ١٢٨ـ١١٥. براى آشنايى با تبيين هاى ديگرى از اختيارى بودن عصمت، ر.ك: تلخيص المحصّل، ص ٣٦٩; ارشاد الطالبين، ص

٣٠٢ـ٣٠١; كشف المراد، ص ٣٦٥; الالهيات، ج ٣، ص ١٦٢ـ١٥٩; الصحيح من سيرة النبى الاعظم، ج ٣، ص ٣٠٢ـ٢٩٧; امام شناسى، ج ١، ص ٨٠; امامت و رهبرى، ص ١٧٥ـ١٧٤; تنزيه انبيا از آدم تا خاتم، ص ٢١ـ١٩; گوهر مراد، ص ٣٧٩; انيس الموحدين، ب ٣، ف ٢، و فلسفه وحى و نبوت، ص ٢١٩ـ ٢١٨

ش١٤- براى نمونه، ر.ك: پرسش ها و پاسخ هاى مذهبى، ج ١، ص ١٦٩ـ١٦٥; راهنماشناسى، ص ١٢١ و امام شناسى، ج ١، ص ١١٤

ش١٥- پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٦٨ـ٦٦; همچنين ر.ك: بحارالانور، ج ١٧، ص ٩٤; مصنفات الشيخ المفيد، ج ٥ (تصحيح الاعتقاد) ص ١٢٩ـ ١٢٨ و مقالات الاسلاميين، ج ١، ص ٣٠١

ش١٦- بحارالانوار، ج ١٠، ص ١٧٠

ش١٧- بازخوانى قصه خلقت، ص ١١٢ـ١١٠

ش١٨- ضحى الاسلام، ج ٣، ص ٢٣٠ـ٢٢٩. ر.ك: من العقيدة الى الثورة، ج ٤، ص ١٩١ـ١٨٧

ش١٩- ر.ك: پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٤٢ـ٣٥

ش٢٠- ر.ك: الهيات، ج ٣، ص ١٦٢ـ١٥٩; امامت و رهبرى، ص ١٧٥ـ١٧٤ و امام شناسى، ج ١، ص ٨٠

ش٢١- ابراهيم: ١١ (ترجمه فولادوند)

ش٢٢- مثنوى معنوى، دفتر اول، ابيات ٢٧١ـ٢٦٣

ش٢٣- الصراط المستقيم، ج١، ص ١١٦ و بررسى مسائل كلى امامت، ص ١٧٤ـ١٧٢

ش٢٤- تفسير موضوعى قرآن كريم، ج ٩، سيره علمى و عملى حضرت رسول اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله ، ص ٢٣ـ٢٢

ش٢٥- اسلام شناسى، ص ٢٥ـ٢٤

ش٢٦- براى مطالعه بيشتر در اين باره، ر.ك: پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٩٠ـ ٨٨

ش٢٧- همان، ص ٢٧٤ـ٢٧٣

ش٢٨- ر.ك: الرسالة القشيرية، ص ١١٤ و تصوف و تشيع، ص ١٢٣

ش٢٩- تحقيقى در دين يهود، ص ٣٢٩

ش٣٠- الاديان الحية، ص ١٤٠

ش٣١- جهان مذهبى، ج ٢، ص ٦٢٤ـ٦٢٣

ش٣٢- گنجينه اى از تلمرد، ص ١٣٩

ش٣٣- الميزان فى مقارنة الاديان، ص ٣٣

ش٣٤- براى آشنايى با برخى از اين نسبت هاى ناروا، ر.ك: الميزان فى مقارنة الاديان، ص ٣٦ـ٣٣ و مقارنة الاديان، بحوث و دراسات، ص ٢١٩ـ ١٩٤

ش٣٥- گنجينه اى از تلمود، ص ١٤٠

ش٣٦- الهيات مسيحى، ص ٢٠٥

ش٣٧- ر.ك: كلام مسيحى، ص ٦٩ـ٦٦

ش٣٨- به مجموعه كتاب هاى مقدس مسيحيّت ـ كه انجيل هاى چهارگانه، تنها بخش كوچكى از آن را تشكيل مى دهد ـ عهد جديد مى گويند، در برابر عهد قديم كه در بر دارنده كتب مقدس يهوديت است. البته مسيحيان، عهد قديم را نيز بخشى از كتاب مقدّس خويش مى دانند

ش٣٩ »noigileR dna ecneicS« .٢٢١-١٢١ PP ,٣١V ,noigileR fo aidepolcycnE ehT ni ,

ش٤٠- پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٧٦ـ٧٣ و ص ٢٧٥ـ٢٧١

ش٤١- مقارنة الاديان، ج ٣ (الاسلام) ص ١٢٦

ش٤٢- دين و جامعه، ص ٤٨٩

ش٤٣- همان، ص ٤٨٧

ش٤٤- در واقع، چنين تحليل هايى در راستاى سخنان كسانى است كه مى گويند: «اگر به فرض يك حكومت دينى از همه جهت تمام و كمال به دست مؤمنانِ مخلص ناب تشكيل شد، آنچه نبايد اين حكومت و دولت دست به آن بزند و دخالتى بنمايد، دين و ايمان و اخلاق مردم است.» (آخرت و خدا، هدف بعثت انبياء، كيان، ش ٢٨، ص ٥٧). اين در حالى است كه اميرالمؤمنين، اصلاح امور دينى مردم را مهمترين هدف حكومت اسلامى مى خواند و انگيزه خويش از به دست گرفتن زمام قدرت را چنين مى داند «خدايا تو مى دانى آن چه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنياى ناچيز، خواستن زيادت. بلكه مى خواستيم نشانه هاى دين را به جايى كه بود بنشانيم و اصلاح را در شهرهايت ظاهر گردانيم، تا بندگان ستمديده ات را ايمنى فراهم آيد و حدود ضايع مانده ات اجرا گردد.» (نهج البلاغه، ترجمه شهيدى، خطبه ١٣١، ص ١٢٩)

ش٤٥- ر.ك: مصنفات الشيخ المفيد، ج ٥، (تصحيح الاعتقاد)، ص ١٢٩ـ١٢٨. الالهيات، ج ٣، ص ١٧٧ـ ١٧٦ و پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٦٨ـ٦٦

ش٤٦- ر.ك: الكافى، ج ١، ص ٢٠١

ش٤٧- نهج البلاغه، ترجمه شهيدى، نامه ٤٥، ص ٣١٧

ش٤٨- ر.ك: تجربه دينى، ص ٩

ش٤٩- براى آشنايى بيشتر با مقصود از تجربه دينى، ر.ك: عقل و اعتقاد دينى، ص ٦٦ـ٣٥; رساله دين شناخت، ص ٨٧ـ٤٣ و تجربه دينى، ص ٢٥٤ـ٢٤٣

ش٥٠- تجربه دينى، ص ١٠

ش٥١- ميزگرد «پلوراليسم دينى» كيان، ش ٢٨، ص ١٣

ش٥٢- همان، ص ٤

ش٥٣- علم و دين، ص ٢٦٩. همچنين ر.ك: هرمنوتيك، كتاب و سنت، ص ٢٠٠

ش٥٤- همين نويسنده در گام هاى بعدى از مؤمنان مى خواهد كه پا جاى پاى رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله بگذارند و با ادامه دادن تجربه پيامبران بر غنا و فربهى دين بيفزايند: «اين دين يك ديالوگ تدريجى زمين و آسمان و عين يك تجربه پيامبرانه طولانى تاريخى بود. مسلمين تا وقتى زنده و پويا هستند كه اين تجربه را... ادامه دهند و كمال حداقلى را به سوى كمال حداكثرى پيش برند... امروز دوران مأموريت نبوى پايان يافته است، اما مجال براى بسط تجربه نبوى باز است» (بسط تجربه نبوى، كيان، ش ٣٩، ص ١٠)

ش٥٥- فربه تر از ايدئولوژى، ص ٧٨ـ٧٧

ش٥٦- ر.ك: پژوهشى در عصمت معصومان، ص ١٤٩ـ١٤٦

ش٥٧- خطا پذيرى تجربه دينى، مورد تأكيد بسيارى از نويسندگان غربى قرار گرفته است و برخى از آنان به صراحت وحى را نيز خارج از اين چارچوب ندانسته اند (علاوه بر منابع پيشين: ر.ك: فلسفه دين، گيسلر، ج ١، ص ٩٢.) با اين حال برخى بدون اين كه راهى براى نجات وحى از اين گرداب نشان دهند، تجربه دينى پيامبر را معيارى براى سنجش تجارب دينى ديگران خوانده اند (ر.ك: «مدرنيسم و وحى»، كيان، ش ٢٩، ص ١٨)

ش٥٨- ر.ك: «مدرنيسم و وحى» همان

ش٥٩- هرمونتيك، كتاب و سنت، ص ٢٠٠

ش٦٠- بحارالانوار، ج ١٨، ص ٢٦٢. همچنين ر.ك: ج ١١، ص ٥٦

ش٦١- ر.ك: الملل و النحل، ج ١، ص ١١٠، شرح المقاصد، ج ٤، ص ٥٠، شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ٧، ص ٩، بحارالانوار، ج ١١، ص ٨٩

ش٦٢- نهج البلاغه، ترجمه شهيدى، خطبه ٩٤، ص ٨٧

ش٦٣- ر.ك: بحارالانوار، ج ١٨، ص ٢٨١ـ٢٧١، الصحيح من سيرة النبى الاعظم، ج ١، ص ١٥٨، راه سعادت، ص ١٦، تنزيه انبياء، ص ١١٨ـ١١٦

ش٦٤- براى آشنايى با اين آيات و تفسير صحيح آن ها، ر.ك: پژوهشى در عصمت معصومان، ص ١٧٩ـ١٧٦

ش٦٥

٢٨١p ,٤V ,malsI fo aideapolcycnE ehT ,amsI -

ش٦٦- ر.ك: مصنفات الشيخ المفيد، ج ٥، تصحيح الاعتقاد، ص ١٣٩; تفسير نور الثقلين، ج ١، ص ٧٢٩ و التفسير الكبير، ج ١٣، ص ٣٣

ش٦٧- الملل و النحل، ج ٢، ص ٢٤٨

ش٦٨- ر.ك: صحيفه علويه، ص ٣٤٢ و ٥٠٣ و بحارالانوار، ج ١٠، ص ٤٥

ش٦٩- ر.ك: نهج البلاغه، خطبه ٩٤، ٩٦، ٢١٤

ش٧٠- همان، خطبه ١٩٢، ص ٢٢٢

ش٧١- شرح الشفاء، ج ٢، ص ٢٠٨، همچنين، ر.ك: السيرة النبوية، ابن كثير، ج ١، ص ٢٤٥

ش٧٢- شرح الشفاء، ج ٢، ص ٢٠٩

ش٧٣- بحارالانوار، ج ١٨، ص ٢٧٢

ش٧٤- شرح الشفاء، ج ٢، ص ٢٠١

ش٧٥- ر.ك: عيون اخبار الرضا، ج ١، ص ١٦٢ـ١٥٣; تنزيه الانبياء و تنزيه انبياء از آدم تا خاتم

ش٧٦- المواقف، ص ٣٦١; الميزان، ج ١، ص ١٣٨ـ١٣٧ و پژوهشى در عصمت معصومان، ص ١٨٨ـ١٨٧

ش٧٧- عيون اخبار الرضا، ج ١، ص ١٦١ـ١٦٠; تفسير نورالثقلين، ج ٥، ص ٥٧ـ٥٦; مجمع البيان، ج ١٠ـ٩، ص ١٤٣ـ١٤٢ و الميزان، ج ١٨، ص ٢٥٤ـ٢٥٣

ش٧٨- فتح: ٢ـ١

ش٧٩- ر.ك: مجمع البحرين، ج ٣، ص ٢٥٢، ماده جور

ش٨٠- ر.ك: عيون اخبار الرضا، ج ١، ص ١٦١; بحارالانوار، ج ١٧، ص ٧١ و تفسير القمى، ج ٢، ص ٢٥١

ش٨١- يونس: ٩٤

ش٨٢- الهدى الى دين المصطفى، ج ١، ص ١٦٨ و آموزش عقايد، ج ٢ـ١، ص ٢٥٧

ش٨٣- توبه: ٤٣ (ترجمه فولادوند)

ش٨٤- بحارالانوار، ج ١٧، ص ٤٦ و الميزان، ج ٩، ص ٢٥٨

ش٨٥- توبه: ٤٧

ش٨٦- ر.ك: الكشاف، ج ٢، ص ٢٧٤; تفسير البيضاوى، ج ٢، ص ١٨٦ـ١٨٥ و

.٥٦٤p ,٧V ,noigileR fo aideapolcycnE ehT ,amsI

ش٨٧- اين سخن مشهور در برخى از منابع، از احاديث نبوى به شمار آمده است. ر.ك: كشف الغمه، ج ٣، ص ٤٥

ش٨٨- ر.ك: الاحتجاج، ج ٢ـ١، ص ٢٤٩

ش٨٩- الكافى، ج١، ص٢٠٢. براى آشنايى با برخى ديگر از روايات، ر.ك: بحار الانوار، ج١٠، ص ٤٣٩; ج١٧، ص ١٠٨; ج٣٦، ص ٢٤٤; ج٦٥، ص ٣٨٩; و ج ٩٩، ص ١٥٠

ش٩٠- بسيارى از نويسندگان، اين داستان را دستاويزى براى انكار عصمت پيامبر ـ دست كم در امور عادى ـ قرار داده اند براى نمونه، ر.ك: اضواء على السنة المحمديّة، ص ٤٤ـ٤٣ و پژوهش هايى درباره قرآن و وحى، ص ٤٦ـ٤٥

ش٩١- دين و جامعه، ص ٤٩١ـ٤٩٠

ش٩٢- پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٢٣٩ـ٢٣٤

ش٩٣- ر.ك: شرح الشفاء، ج ٢، ص ٢١٢ـ٢١١; الامامة و الولاية فى القرآن الكريم، ص ٢٢٤ـ٢٢٣; الميزان، ج ١٨، ص ١٩٤ـ١٩٢ عقائد الامامية، ص ٦٩ـ٦٧; مصنفات الشيخ المفيد، ج ٤، اوائل المقالات، ص ٦٧; علم امام، پيام قرآن، ج ٧، ص ٢٥٣ـ٢٤٩ و منشورجاويد، ج ٨، ص ٤١٨ـ٣٠٩

ش٩٤- ر.ك: بحار الانوار، ج ٢٦، ص ١١١، و الكافى، ج ١، ص ٢٥٢

ش٩٥- مثنوى معنوى، دفتر سوم، ابيات ٣٣٨٧ ـ ٣٣٨٥

ش٩٦- درباره اهداف پيامبر از مشورت با اصحاب، ر.ك: الصحيح من سيرة النبى الاعظم «ص»، ج ٣، ص ١٧٦ـ١٧٥ و ج ٤، ص١٧٥ـ١٧٢ و تاريخ شخصيت و صفات پيغمبر اكرم، ج ٢، ص ١٦٥

ش٩٧- دلائل الصدق، ج ١، ص ٦٧١ـ٦٧٠

ش٩٨- گفتنى است كه برخى از مفسران، همه پيامبران را «اولوا العزم» دانسته، آيه اى را كه اين واژه در آن به كار رفته است (احقاف: ٣٥) نيز بيانگر همين معنا مى شمارند (ر. ك: التفسير الكبير، ج ٢٨، ص ٣١). روشن است كه بر اين اساس، آيه ياد شده به كار مقصود ما نمى آيد.

ش٩٩- اسرا: ٥٥، همچنين ر.ك: بقره: ٢٥٣

ش١٠٠- براى نمونه، ر.ك: بحارالانوار، ج ٥، ص ٢٣٦ و ج ٣٦، ص ٢٢٣

ش١٠١- همان، ج ٢٥، ص ٣٦١ و ج ٣٦، ص ١٤٤

ش١٠٢- همان، ج ٢٥، ص ٣٦٣

ش١٠٣- همان، و ر.ك: ج ٢٦، ص ١٦

ش١٠٤- اين سخن مشهور، در برخى از منابع از احاديث نبوى به شمار آمده است. ر.ك: كشف الغمه، ج ٣، ص ٦٤

ش١٠٥- ر.ك: بحارالانوار، ج ٤٦، ص ٥٧

ش١٠٦- الكافى، ج ١، ص ١٧٥ ـ ١٧٤ (ك الحجة، ب طبقات الانبياء، ح ١)

ش١٠٧- در سند اين روايت، شخصى به نام سهيل بن زياد واسطى قرار گرفته است، كه به گفته برخى از رجال شناسان، به احاديث او چندان نمى توان اعتماد نمود. ر.ك: قاموس الرجال، ج ٥، ص ٣٦٩

ش١٠٨- مفاهيم القرآن، ج ٤، ص ٣٦١

ش١٠٩ش١٠٩- الارشاد، ص ٧٨; البداية و النهاية، ج ٤، ص ٤١٦ و الملل و النحل، ج ١، ص ٢٩

ش١١٠

٢»amsI« ٢٨١p , ٤V , malsI fO aidepolcycnE ehT nI ,

ش١١١- پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٨٣ـ٧٧

ش١١٢- الصحيح من سيرة النبى الاعظم(ص)، ج٣، ص ١٧٥

ش١١٣- مقارنة الاديان، ج ٣، ص ١٢٣

ش١١٤- كليات سعدى، قصايد فارسى، ص ٧٠١

ش١١٥- الطبقات الكبرى، ج٤، ص ٣٨٠ـ٣٧٩

ش١١٦- السيرة الحلبية، ج ٣، ص ١٩

ش١١٧- تاريخ الطبرى، ج ٢، ص ٦٣٤

ش١١٨- ر.ك: پژوهشى در عصمت معصومان، ص ١٩٠ـ ١٨٨

ش١١٩- قرآن كريم، سوره مريم: ٣٠ و ١٢

ش١٢٠- امام جوادعليه‌السلام در هفت يا نه سالگى،، امام هادىعليه‌السلام در هشت يا نه سالگى و امام زمان عليهما‌السلام درچهار يا پنج سالگى به امامت رسيدند. ر.ك: منتهى الامال، ج ٢، ص ٤٢٤ـ٣٦٤

ش١٢١- فلسفه وحى و نبوت، ص ٢٢٠

ش١٢٢- ر.ك: آموزش عقايد، ج ٢ ـ ١، ص ٢٣٨

ش١٢٣- الميزان، ج ١، ص ١٣٧ـ ١٣٦ و ج ١٤، ص ٢٢٢ ـ ٢١٩; الالهيات، ج ٣، ص ٥٣٠و راهنماشناسى، ص ١٧٧ ـ ١٧٥

ش١٢٤- براى نمونه، ر.ك: شرح نهج البلاغه; ابن ابى الحديد، ج٧، ص ١٣-١٢; الكشاف، ج٣، ص ٩٤; التفسير الكبير، ج ٣، ص ١٤ ـ ٥; روح المعانى، ج١، ص ٢١٥; مجمع البيان، ج٧، ص ٥٥. التعرف لمذهب اهل التصوف، ص ٨٥ ـ ٨٤; اظهار العقيدة السنية، ص ٥٥ و الجواهر الكلامية فى العقيدة الاسلامية، ص ٥٧

ش١٢٥- بحارالانوار، ج ١٠، ص ٤٤

ش١٢٦- همان، ص ٤٥

ش١٢٧- مثنوى معنوى، دفتر پنجم، بيت ٩

ش١٢٨- دين و جامعه، ص ٤٨٩ـ٤٨٨

ش١٢٩- ر.ك: بحارالانوار، ج ٦٠، ص ٣١٩

ش١٣٠- قرآن كريم، سوره اسراء: ٧٤ـ٧٣ (ترجمه فولادوند)

ش١٣١- براى آشنايى بيشتر با تفسير آيه ر.ك: الميزان، ج ١٣، ص ١٧٣; الصحيح من سيرة النبى الاعظمصلى‌الله‌عليه‌وآله ، ج ٢، ص ٧١ـ٧٠ و تنزيه انبياء، ص ٢٠٦

ش١٣٢- كشف الغمه، ج ٣، ص ٤٥ـ٤٢

ش١٣٣- انديشمندان شيعه با بياناتى گوناگون به شرح اين نكته پرداخته اند، براى نمونه، ر.ك: بحارالانوار، ج ٢٥، ص ٢١١ـ٢٠٩; الميزان، ج ٦، ص ٣٦٦; آموزش عقايد، ج ٢ـ١، ص ٢٥٤ـ٢٥٣; بررسى مسائل كلى امامت، ص ٢٣٠ـ٢٢٩; پژوهشى در عصمت معصومان، ص ١٨٧ـ١٨٤ و ٣٣٢ـ٣٣٠; اوصاف الاشراف، ص ٢١ـ١٦ و اسرار الحكم، ج ١، ص ٤٠٥

ش١٣٤- كشف الغمه، ج ٣، ص ٤٥

ش١٣٥- ر.ك: الالفين فى امامة اميرالمؤمنين على بن ابى طالبعليه‌السلام م

ش١٣٦- ر.ك: انوار الملكوت فى شرح الياقوت، ص ٢٠٦ـ٢٠٤; قواعد المرام، ص ١٧٩ـ١٧٧; كشف المراد، ص ٣٦٥ـ٣٦٤; نهج الحق، ص ١٥٨ـ١٥٧; ارشاد الطالبيين، ص ٣٣٦ـ٣٣٣; تنزيه الانبياء، ص ٩ـ٨; عقائد الاماميه، ص ٦٧; معانى الاخبار، ص ١٣٤ـ١٣٣ تلخيص الشافى، ج ١، ص ٢٠١ـ١٩٤و امام شناسى، ج ١، ص ٩

ش١٣٧- الالهيات، ج ٤، ص ٤٥ـ٢٦; امامت و رهبرى، ص ٥٢ـ٥١ و پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٢٨٥ـ٢٨٠

ش١٣٨- ر.ك: بقره: ١٢٤

ش١٣٩ش١٣٩- العصمة، ص ٢٧ـ٢٥; الالهيات، ج ٤، ص ١٢١; الميزان، ج ١، ص ٢٧٦; امامت و رهبرى، ص ١٦٨ و بررسى مسائل كلى امامت، ص ٤٧ـ٤٦

ش١٤٠- تفسير البيضاوى، ج ١، ص ١٣٩

ش١٤١- نساء: ٥٩

ش١٤٢- الميزان، ج ٤، ص ٤٠١ـ٣٨٧ و ولايت فقيه، ص ٧٢

ش١٤٣- التفسير الكبير، ج ١٠، ص ١١٦

ش١٤٤- ر.ك: اثبات الهداة، ج ١، ص ٥٠١ و ر.ك: ينابيع المودة، ص ٤٩٥ـ٤٩٤

ش١٤٥- ر.ك: الميزان، ج ١٦، ص ٣١٣ـ٣٠٩; العصمة، ص ٨٢ـ٦٩ و ٢٤٧ـ١٥٧ و منشور جاويد، ج ٥، ص ٣٢٠ـ٢٨٢

ش١٤٦- ر.ك: الالهيات، ج ٤، ص ١٢٩ـ١٢٨ و روح المعانى، ج ٢٢، ص ١٢

ش١٤٧- الغدير، ج ٣، ص ٢٩٨ـ٢٩٧; راهنماشناسى، ص ٣٧٧ـ٣٧٦; امامت و رهبرى، ص ٧٦ـ٧٥ و بررسى مسائل كلى امامت، ص ٢٢٨ـ٢٢٧

ش١٤٨- بحارالانوار، ج ٤٠، ص ١٢٦

ش١٤٩- تاريخ بغداد، ج ١٤، ص ٣٢١

ش١٥٠- سنن الترمذى (الجامع الصحيح) ج ٥، ص ٦٣٣ (كتاب المناقب، باب ٢٠) و المستدرك على الصحيحين، ج ٣، ص ١٣٥

ش١٥١- المستدرك، ج ٣، ص ١٦٣; كنز العمّال، ج ١٢، ص ٩٤ و الصواق المحرقة، ص ١٨٦

ش١٥٢- كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٢ـ٦١١، ح ٣٢٩٦٠

ش١٥٣- نهج البلاغه، خطبه ٩١، ترجمه سيد جعفر شهيدى

ش١٥٤- بحارالانوار، ج ٥٦، ص ٣٢١

ش١٥٥- برخى از منابع اهل سنت، كه اين حديث را نقل كرده اند، عبارتند از: كنزالعمال، ج ١٢، ص ١١١; المستدرك على الصحيحين، ج ٣، ص ١٦٧; الصواعق المحرقة، ص ١٧٥; مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠٣; الاصابة، ج ٤، ص ٣٧٨ واسدالغابة، ج ٦، ص ٢٢٤ ش١٥٦- آل عمران: ٤٢

ش١٥٧- براى نمونه، ر.ك: مجمع البيان، ج ١ـ٢، ص ٧٤٦ـ٧٤٥ و الكشاف، ج ١، ص ٣٦٢

ش١٥٨- روح المعانى، ج ٣، ص ١٣٧

ش١٥٩- الميزان، ج ٣، ص ٢٠٥ (ترجمه فارسى، ص ٢٩٥)

ش١٦٠. ديوان محمد حسين غروى اصفهانى، ص ٤٠ـ٣٩

ش١٦١- الدرالمنثور، ج ٥، ص ١٩٩

ش١٦٢. بحارالانوار، ج ١٠، ص ١٤١، همچنين ر.ك: الدر المنثور، ج ٥، ص ١٩٨

ش١٦٣. الدر المنثور، ج ٥، ص ١٩٩

ش١٦٤. علاوه بر حديث ثقلين، احاديث معروفى همچون حديث سفينه (مثل اهل بيتى مثل سفينة نوح) و حديث امان (اهل بيتى امان لامتى) نيز به روشنى بر مقصود دلالت مى كنند. براى آگاهى از منابع اين دو روايت و چگونگى دلالت آن ها بر عصمت اهل بيت، ر.ك: پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٣٢٨ـ٣٢٥

ش١٦٥. برخى از منابع اهل سنت كه با عبارت كم و بيش متفاوت اين حديث را نقل نموده اند، عبارتند از مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٣٦٦; سنن بيهقى، ج ٢، ص ١٤٨; كنز العمال، ج ١، ص ١٨٩ـ١٨٥; المستدرك على الصحيحين، ج ٣، ص ١١٨; خصائص اميرالمؤمنين، ص ٢١; تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٤٤٢; صحيح مسلم، ج ٥، ص ٢٦ (كتاب فضائل الصحابة); الدر المنثور، ج ٦، ص ٧ (ذيل آيه مودّت) و سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦٦٢ (كتاب المناقب)

ش١٦٦. كنزالعمال، ج ١٢، ص ١١١. همچنين، ر.ك: المستدرك، ج ٣، ص ١٦٧; الصواعق المحرقه، ص ١٧٥; مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠٣; ذخاير العقبى، ص ٣٩; الاصابة، ج ٤، ص ٣٧٨; اسد الغابة، ج ٦، ص ٢٢٤ و ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٢٠٦

ش١٦٧. روح المعانى، ج ٣، ص ١٣٨ـ١٣٧

ش١٦٨- احزاب/٣٣

ش١٦٩ـ چنانكه آلوسى، مفسر بزرگ اهل سنت (متوفاى ١٢٧٠ هـ ق)، پس از تلاش بسيار براى اثبات اين مطلب كه عصمت اهل بيت(عليهم السلام)را نمى توان از آيه تطهير برداشت نمود، مى گويد: «اين، همه آن چيزى است كه درباره اين آيه شريفه - كه فضيلت بزرگى را براى اهل بيت اثبات مى كند - مى توان گفت» ر.ك: روح المعانى، ج ٢٢، ص ١٩

ش١٧٠. مصنفات الشيخ المفيد، ج ٦، (المسائل العكبريه)، ص ٢٧. همچنين ر.ك: منشور جاويد، ج ٥، ص ٢٩٣

ش١٧١. بحارالانوار، ج ٧٢، ص ٤٥٦. همچنين ر.ك: ج ١٨، ص ١٦، ج ٢٣، ص ١١٦، ج ٤٧، ص ١٣٣ و ج ٦٣، ص ٣٩٧

ش١٧٢. گويا در اين سؤال اين نكته مسلّم انگاشته شده كه تطهير تنها در مورد رفع آلودگى موجود به كار مى رود و بر اين اساس اگر اذهاب به معناى دفع باشد، با آن تنافى خواهد داشت. اما نوشتار حاضر نشان مى دهد كه موارد كاربرد هيچكدام از اين دو واژه، به دفع ناپاكى هاى موجود اختصاص ندارد.

ش١٧٣. برخى از آيات ديگرى كه به روشنى، ادعاى ما را به اثبات مى رسانند، عبارتند از: بقره / ٢٥، عبس / ١٤ و بيّنه / ٢

ش١٧٤. واقعه / ٧٩

ش١٧٥. براى نمونه، ر.ك: تفسير البيضاوى، ج ٤، ص ٢٣٩ - ٢٣٨; الدر المنثور، ج ٦، ص ١٦١; التفسير الكبير، ج ٢٩، ص ١٧٠ و روح المعانى، ج ٢٧، ص ١٣٣

ش١٧٦. مدّثّر / ٤

ش١٧٧. تفسير البيضاوى، ص ٣٤٣ و التفسير الكبير، ج ٣٠، ص ١٦٩

ش١٧٨. روح المعانى، ج ٢٢، ص ١٧

ش١٧٩- نهج البلاغه (ترجمه شهيدى) خطبه ٢١٦، ص ٢٥٠ (با اندكى تصرف در ترجمه)

ش١٨٠- براى نمونه، ر.ك: بحارالانوار، ج ٣٦، ص ٢٤٤; ج ٦٥، ص ٣٨٩; ج ٩٩، ص ١٥٠ و ١٧٨ و الكافى، ج ١، ص ٢٠٣ـ٢٠٢

ش١٨١- بحارالانوار، ج ١٧، ص ١٠٩ـ١٠٨

ش١٨٢- پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٢٣٩ـ٢٣٤

ش١٨٣- نهج البلاغه، خطبه ١٨٩، ص ٢٠٦ همچنين، ر.ك: خطبه ٩٣، ص ٨٥

ش١٨٤- همان، خطبه ١٧٥، ص ١٨١

ش١٨٥- ر.ك: بازخوانى قصه خلقت، ص ١١٥ـ١١٤

ش١٨٦- ر.ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ١١، ص ١٠٨ـ١٠٧; شرح نهج البلاغه، ابن ميثم البحرانى، ج ٤، ص ٤٨ و منهاج البراعة، ج ١٤، ص ١٥٨

ش١٨٧- اسراء: ٧٤ (ترجمه فولادوند)

ش١٨٨- يوسف: ٥٣

ش١٨٩- ابراهيم: ١١

ش١٩٠- ص: ٤٦; مريم: ٥١ و يوسف: ٢٤

ش١٩١- ص: ٨٣ـ٨٢ (ترجمه خرمشاهى)

ش١٩٢- الدر المنثور، ج ٥، ص ١٩٩ و ر.ك: ينابيع المودة، ب ٧٧، ص ٤٤٥

ش١٩٣- ر.ك: ضحى الاسلام، ج ٣، ص ٢٣٤; من العقيدة الى الثورة، ج ٤، ص ١٩٢ و عقيدة الشيعه، ص ٣٢٨

ش١٩٤- اسلام، بررسى تاريخى، ص ١٤٣

ش١٩٥- دين و جامعه، ص ٤٩٩

ش١٩٦- ر.ك: عيون اخبار الرضا(ع)، ج ١، ص ١٦٢ـ١٥٣

ش١٩٧- پژوهشى در عصمت معصومان، ص ٢٤٢

ش١٩٨- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ٦، ص ٣٧٧ـ٣٧٦

ش١٩٩- ر.ك: پژوهشى هايى درباره قرآن و وحى، ص ٤١

ش٢٠٠- ر.ك: دين و جامعه، ص ٤٨٥

ش٢٠١- بحارالانوار، ج ١٠، ص ٤٣٩ و ر.ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ١٧، ص ١٥٩

. فهرست مطالب

[پيشگفتار 5](#_Toc485552786)

[واژه شناسى 7](#_Toc485552787)

[عصمت و اختيار 9](#_Toc485552788)

[ناسازگارى با طبيعت انسانى ناسازگارى با طبيعت انسانى 12](#_Toc485552789)

[عصمت در اديان ديگر 16](#_Toc485552790)

[پيامدهاي اعتقاد به عصمت 20](#_Toc485552791)

[عصمت در دريافت و ابلاغ وحى 23](#_Toc485552792)

[عصمت در اعتقادات 27](#_Toc485552793)

[عصمت از گناه 30](#_Toc485552794)

[عصمت از خطا 40](#_Toc485552795)

[تفاوت درجات معصومان 44](#_Toc485552796)

[تفاوت عصمتِ قبل و بعد از نبوّت 48](#_Toc485552797)

[عصمت امامان 52](#_Toc485552798)

[عصمت انسان هاى ديگر 56](#_Toc485552799)

[عصمت حضرت زهرا عليها‌السلام 59](#_Toc485552800)

[آيه تطهير 63](#_Toc485552801)

[امام علىعليه‌السلام و اعتراف به خطا 66](#_Toc485552802)

[نقش شيعه در رواج انديشه عصمت 68](#_Toc485552803)

[مــنـــابـــع و مـآخـذ مــنـــابـــع و مـآخـذ 72](#_Toc485552804)

[پاورقي ها 84](#_Toc485552805)

[فهرست مطالب 96](#_Toc485552806)